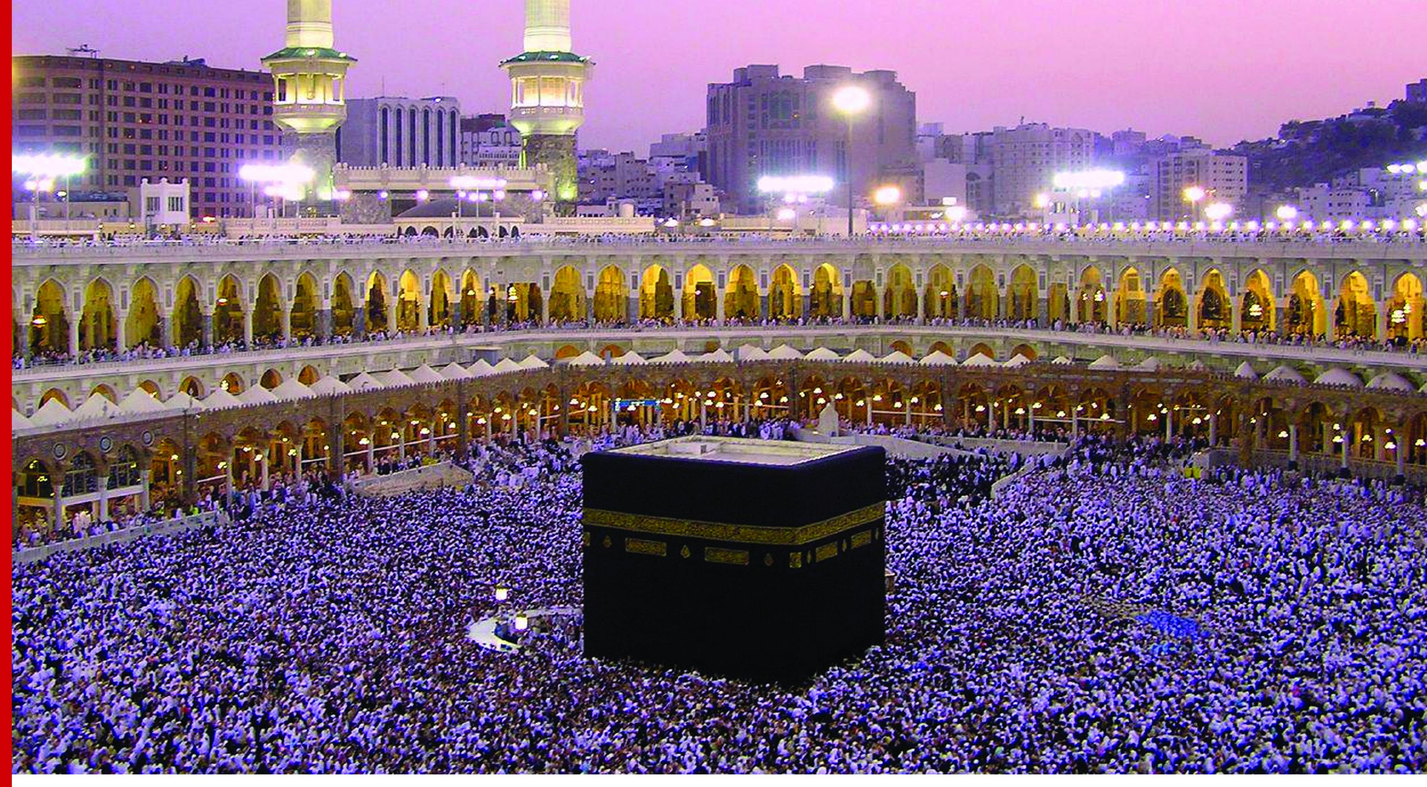

بسم الله الرحمن الرحیم

رویش

فصلنامه علمی فرهنگی رویش- شماره دوم و سوم-تابستان و پاییز ۱۳۹۷

نشریه علمی فرهنگی رویش-شماره دوم و سوم
نشریه داخلی مدرسه علمیه حضرت آمنه سلام الله علیها

صاحب امتیاز: مدرسه علمیه حضرت آمنه سلام الله علیها

مدیر مسئول: سلیمه سائری

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):
مرضیه باباخان
هاجر شعبانی
خدیجه صوفی
فریده فاطمی مهر
نسرین کرد نژاد

سردبیر: سیده زهرا عابدیان

همکاران این شماره:
مرضیه باباخان، خدیجه صوفی، فائزه اسماعیل نیا، مونس صدیقیان، مرضیه منادی، سمیه محمدی، نسرین کردنژاد، سیده طاهره علویان، هاجر شعبانی، مرضیه ساجدی فر، حلیمه رجبی، سیده محبوبه میرایی، عطیه یحیایی

طراح و گرافیست: منصوره شهاب

ویراستار: رقیه صفری

پله پله تا آسمان ۲
سخن سردبیر ۳
مقاله/جانشین ۴
رسالت های طلبگی/ پرتو هدایت ۸
پیگیری یک قضیه جدی/ رسالت های طلبگی ۱۰
در امتداد نور/ با کاروان شهدا ۱۴
شاید برای شما اتفاق بیفتد/ احکام ۱۶
در محضر علما ۱۸
چشمه دانایی/ معرفی کتاب ۲۲
گام به گام با محقق ۲۴
قاب ۲۶
یادداشت ۲۸
مادرانه-پدرانه/ گلبرگ های زندگی ۳۰
فانوس ۳۴
یه کاسه آش/ داستان ۳۶
افلاکیان خاک نشین/ معرفی علمای حرم ۴۰
جاذبه ۴۲
دلنوشته ۴۴

نشانی: بلوار الغدیر- ابتدای صفاشهر- مدرسه علمیه حضرت آمنه سلام الله علیها

ایمیل: ruyesh.ameneh@gmail.com

تلفکس: ۳۲۶۰۳۴۸۰

شماره تماس:۳۲۶۰۳۱۳۹

تا آســـــمان پـــــله پـــــله

پروردگارا!
بـر محمـد و اهـل بیـت او درود فرسـت، درودی کـه آغـازش حـد و مـرز نـدارد و مدتـش بـی پایـان است و انجامش را نهایت نیست.
پروردگارا!
بـه ولـیّ خـود شـکرانه‌ی نعمتـی را کـه بـه او داده‌ای، الهـام نمـا و ماننـد آن شـکرانه را بـه مـا نیـز الهـام کـن تـا نعمـت وجـود او را سـپاس گوییـم. او را از جانـب خـود سـلطه‌ای یاری‌دهنـده عطاکـن و راه‌هـای سـخت را بـه آسـانی پیـش پـای او بگشـای و او را بـه نیرومندتریـن تکیـه گاه خـود، یـاری فرمـا. پشـت وی را محکـم و بازویـش را توانـا گـردان، و چشـم عنایـت خـود را از او برمـدار، و بـه نگـه‌داری خود حمایتش فرما، و با فرشتگانت مددکار او باش و با برترین سپاه پیروز خود یاری‌اش کن.
صحیفه سجادیه- دعای حضرت سجاد علیه السلام در روز عرفه

فراموشی...فراموشـی، حالتـی اسـت کـه داده هـا یـا اطلاعـات ذخیـره شـده در حافظـه بلنـد مـدت فـرد از بیـن مـی رود یـا تغییـر می‌یابـد. ایـن نـوع فراموشـی، حقیقـی اسـت و بـر کسـی کـه عـارض شـود، حرجـی نیسـت. در مقابـل، فراموشـی کاذب اسـت کـه در آن خـود موضـوع نیسـت کـه فرامـوش می‌شـود، بلکـه از روی بی‌اعتنایـی و عـدم توجـه بـه آن در میـان داده‌هـا نادیـده گرفتـه می‌شـود. اگـر کمـی تاریـخ را از ذهنمـان بگذرانیـم، داسـتان‌ها و حادثه‌هـای بسـیاری می‌یابیـم کـه سرشـار اسـت از جنـس فراموشـی‌های کاذب؛ تبعاتـش هـم تـا سـالیان سـال مستدام.
غدیـر، از آن دسـته حوادثـی اسـت کـه گرفتـار فراموشـی کاذب شـده؛ شـکی درآن نیسـت. بعیـد اسـت کـه یکبـاره همگـی یـا لااقـل اکثـر مردمـی کـه حافظـه قوی‌شـان شـهره اسـت، دچـار فراموشـی واقعـی شـده باشـند. اینکـه دلیـل چـه بـوده را همـه مـی دانیـم، اگرهـم ندانیـم مراجعـه به کتب تاریخی مشکل را حل می کند.
مهـم، نتیجـه ایـن فراموشـی اسـت. نتیجـه فراموشـی کاذب، گمراهـی اسـت. یعنـی در ایـن پروسـه، « قـوه احسـاس مسـوولیت» ضعیـف می‌شـود، «تشـخیص وظیفـه» پایـش می‌لنگـد، و «عمـل بـه هنـگام» بـه صفـر می‌رسـد. بـه ایـن نقطـه کـه برسـد، فاجعـه‌ای عظیـم رخ می‌دهـد. واقعـه غدیـر از ایـن قبیـل اسـت کـه فراموشـی آن، یعنـی از یادبـردن آن، عواقـب تلـخ جبـران ناپذیری مانند حادثه عاشورا درپی داشت.
تنهـا راه نجـات ایـن اسـت کـه از تجربه‌هـا بیاموزیـم و بصیـرت را چاشـنی زندگیمـان کنیـم. همـه می‌توانیـم بصیـرت پیـدا کنیـم. اگـر بـه دیـده عبـرت بـه مسـائل نـگاه کنیـم، یعنـی اگـر تفکـر و تدبـر صحیـح، تجزیـه و تحلیـل دقیـق و آینـده نگـری در مسـائل را داشـته باشـیم، بـه شـناخت خواهیـم رسـید. ایـن همـان بصیـرت اسـت. همانگونـه کـه حضـرت علـی علیـه السـلام مـی فرماینـد:«بـا بصیـرت کسـی اسـت کـه بشـنود و بیندیشـد، نـگاه کنـد و ببینـد، از بصیرت‌هـا بهـره بگیـرد، آنـگاه راه‌هـای روشـن را بپیمایـد و بدیـن ترتیـب از افتـادن در پرتگاه‌هـا دوری کنـد». البتـه رسـیدن بـه بصیـرت یـک میان‌بـر دارد و آن رعایـت تقـوای الهـی اسـت. اگـر تقـوا بورزیـم، خـدای متعـال قـوه تشـخیص و جداسـازی حـق از باطـل را بـه مـا هدیـه خواهـد کرد.(انفال،۲۹)
بـدون شـک اگـر ایـن شـیوه را در مسـیر زندگیمـان اجـرا کنیـم، بـا تمـام وجـود از حقایـق دفـاع خواهیم کرد و راه نفوذ فاجعه‌ها بسته خواهد ماند، تا ابد...

جانشـــــــــــین

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه»

در رابطه با جانشینی پیامبر صلوات الله علیه و آله، سخنان بسیار گفته شده و نوشته‌های گوناگون نوشته شده است. نوشته‌هایی با نگرش‌های مختلف که به بیان جانشین پیامبر صلوات الله علیه و آله اشاره کرده است. در همه جوامع انسانی، مسأله رهبری، از مسائل مهمی است که توجه همه را به خود جلب می‌کند؛ جامعه اسلامی نیز از این امر استثنا نیست.

با بعثت پیامبر صلوات الله علیه و آله، رهبری جامعه اسلامی بر عهده ایشان بود. اما بنا بر مقتضیات بشر، معرفی و تعیین جانشین یکی از امور مهم بشمار می‌رفت. پیامبر صلوات الله علیه و آله نیز به این موضوع واقف بود و در موقعیت‌های مختلف به آن اشاره کرده است.

گروهی قائل هستند که پیامبر صلوات الله علیه و آله، معرفی‌جانشین را فقط در غدیر انجام داده است. هر چند این عقیده خود کافی است برای تعیین جانشین توسط شخص پیامبر صلوات الله علیه و آله، اما با بررسی گزارش‌های تاریخی، خلاف این امر مشخص می‌شود. پیامبر صلوات الله علیه و آله، در طول ۲۳ سال رهبری جامعه اسلامی، در موارد متعدد، اقدام به معرفی جانشین خویش کرده است و در واقع درغدیر، آخرین توصیه خویش را به اطلاع مردم رسانده و از مردم برای‌جانشین خویش بیعت می‌گیرند.

در این نوشته، سیر معرفی جانشین پیامبر صلوات الله علیه و آله از ابتدا تا انتها تبیین می‌شود:

۱.یوم‌الدار:

پس از سه سال از رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فرشته وحی نازل شد و فرمان خداوند را برای دعوت خویشاوندان و بستگان‌نزدیک به او ابلاغ کرد:«وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنْ عَصَوْکَ فَقُلْ إِنِّي بَرِي ءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ؛ خویشاوندان نزدیک خود را انذار کن، و بال و پر (مهر و نرمی) خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند، پهن کن و اگر از تو نافرمانی کنند، بگو: من از آنچه شما انجام می‌دهید بیزارم».

پیامبر صلوات الله علیه و آله میهمانی تشکیل‌داد و حضرت‌ختمی‌مرتبت پس از صرف غذا فرمود:«يا بَنِي عَبْدِالْمُطلب إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ شَابّاً فِي الْعَرَبِ جَاءَ قَوْمَهُ بِأَفْضَلَ مِمّا جِئْتُكُمْ بِهِ إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيرِ الدّنْيا وَالآخِرَةِ وَ قَدْ أَمَرَنِي اللهُ تَعَالى أَنْ أَدْعُوَكُمْ إِلَيهِ فَأَيكُمْ يُؤَازِرُنِي عَلَى هَذا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يكُونَ أَخِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُم؟ ای فرزندان‌عبدالمطلب! به خدا قسم در میان عرب، جوانی را سراغ ندارم‌که چیزی بهتر از آنچه من برای‌شما آورده‌ام، برای قومش آورده‌باشد. من، خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. خدا به من فرمان داده است تا شما را به سوی او فراخوانم، اکنون، کدامیک از شما مرا یاری می‌کند تا برادر من و (وصی) و جانشین من در میان‌شما باشد؟»

هیچ‌کدام پاسخ ندادند. علی علیه السلام که از همه کوچک‌تر بود، گفت:«ای‌پیامبرخدا! من تو را یاری می‌کنم». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:«إِنّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا؛ این برادر، وصی و جانشین من در میان شماست. سخن او را بشنوید و از او اطاعت‌کنید». جمعیت برخاستند؛ در حالی که می‌خندیدند و به ابوطالب می‌گفتند:«محمد امرکرد که از پسرت اطاعت‌کنی و به حرف او گوش‌فرادهی، (در حالی‌که از همه کوچک‌تر است. مرحوم علامه امینی می فرماید، هفت گونه و هفت صورت از منابع اهل سنت، این حادثه‌را نقل کرده است.(الغدیر، علامه امینی، مؤسسه دائرة معارف الفقه الاسلامی، چاپ سوم، ۱۴۲۵ ق، ج ۳، ص ۳۹۴)

۲. حدیث منزلت:

این روایت متواتراً نقل شده است‌که پیامبر صلی الله علیه و آله، زمانی‌که به قصد غزوات مدینه، مرکز حکومتی مسلمین را ترک می‌فرمود، علی علیه السلام را به عنوان جانشین در مدینه قرار می‌دادند. در این خصوص، صحیح بخاری در کتاب بدء الخلق در باب غزوۀ تبوک به سند خود از مصعب بن سعد روایت می‌کند:«أن رسول الله صلی الله علیه و آله خرج الی تبوک واستخلف علیاً علیه السلام فقال:أتخلفنی فی الصبیان والنساء؟ قال: الا ترضی ان تکون منی بمنزلۀ هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی»[صحیح مسلم، مطبعه بولاق سنه ۱۲۹۰، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی علیه السلام]؛ ترجمه: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه برای شرکت در غزوۀ تبوک خارج شد و علی علیه السلام را به عنوان جانشین تعیین نمود، پس فرمود: آیا جانشین من در مدینه برای بچه‌ها و زنان می‌شوی؟ آیا رضایت می‌دهی که تو برای من به منزله هارون برای موسی علیه السلام باشی که هنگام خروج موسی، برادرش هارون جانشین وی بود. با این تفاوت‌که بعد از موسی پیامبران دیگر می‌آمدند، ولی بعد از من پیامبری نخواهد آمد و تو وصی‌آخرین پیامبر هستی؟ صحیح‌ترمذی هم این حدیث(منزلت) را به دو طریق نقل می‌کند، یکی از طریق سعید بن المسیب عن سعد أبی وقاص و دیگری از جابر بن عبدالله که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:«أنت منی بمنزلۀ هارون من موسی لا نبی بعدی».[صحیح ترمزی، مطبعه بولاق، سنه ۱۲۹۲، ج ۲، ص ۳۰۱]

۳. آیه ولایت:

آیه ۵۵ سوره مائده است که در شأن علی علیه السلام نازل شد:«إنّما وَلیکُمُ اللهُ و رَسولُهُ والّذینَ ءَامَنوا الّذینَ یقیمُونَ الصّلوةَ و یؤتُونَ الزّکوةَ و هُم راکِعونَ»ولیّ شَما فقط خدا، پیامبر صلوات الله علیه و آله و مؤمنانی هستندکه نماز را به پاداشته، در رکوع زکات می‌دهند. و آن زمانی بود که نیازمندی به مسجد آمد و علی علیه السلام در حال رکوع انگشترش را به او بخشید. این شأن نزول، در منابع حدیثی فراوان شیعه و اهل سنت بیان شده و همه مفسران شیعه و بسیاری از مفسران اهل سنت، نزول این آیه را در شأن علی علیه السلام دانسته اند.

۴.غدیر خم:

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در سال دهم هجرت، برای انجام فریضه و تعلیم مراسم‌حج به مکّه عزیمت فرمودند، این بار انجام این فریضه، با آخرین سال عمر پیامبر عزیز مصادف شد و از این جهت، آن را«حجّۀالوداع» نامیدند. افرادی‌که به شوق همسفری و یا آموختن مراسم حج همراه آن حضرت بودند تا صدو بیست هزار نفر تخمین زده شده اند.

مراسم‌حج به پایان رسید و پیامبراکرم صلی الله علیه و آله راه مدینه را در پیش‌گرفت. چون کاروان به پهنه ی بی آبی به نام «غدیر خم» رسید که در سه مایلی «جُحفه» قرار دارد، پیک وحی فرود آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان توقف داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دستور دادند که همه از حرکت باز ایستند و باز ماندگان فرا رسند. فرمان خدا به رسول گرامی صلی الله علیه و آله طی آیه زیر نازل شد:

«یا ایُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَالله یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسَ؛ ای پیامبر صلوات الله علیه و آله، آنچه را از پروردگارت بر تو فرود آمده است، به مردم برسان و اگر این‌کار را نکنی، رسالت خدای را به جای نیاورده‌ای و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می‌کند».

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از جمع شدن مردم و قرائت خطبه غراء خویش علی بن ابی طالب را به جانشینی خویش منصوب و همگان را امر به اطاعت از او و بیعت با او می کنند.

در واقع حادثه غدیر آخرین مرحله معرفی جانشین از طرف پیامبر صلوات الله علیه و آله است. پیامبر صلی الله علیه و آله مکرّر در برابر پیشنهادهای افرادی مثل رئیس قبیله‌ی بنی عامر و حاکم «یمامه» که می‌گفتند ما حاضریم مسلمان شویم و قبیله‌ی ما که قبیله‌ی بزرگی است در اختیار شما قرار گیرد، مشروط به آنکه بعد از شما جانشینی شما با فردی از قبیله‌ی ما باشد، می‌فرمود: این‌امر در اختیار خداست و هر کس را برای این‌کار انتخاب کند، او جانشین من خواهد بود. حال در غدیر با نزول‌آیه، امام علی علیه السلام به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله منصوب می‌شوند.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله، در موارد متعدد به‌صورت صریح و آشکار، جانشین‌خویش را معرفی می‌کنند و در مواردبیشتر به صورت تلویحی امام علی علیه السلام را به عنوان جانشین معرفی می‌کنند، مثل رساندن پیام برائت، جنگ خیبر و احد، حدیث ثقلین و آیاتی چون مباهله و تطهیر.

باشد که رهروان خوبی برای آن امام همام باشیم.

خدیجه صوفی

پرتو هدایت

رسالت های طلبگی در کلام مقام معظم رهبری مدظله العالی

از روز عید قربان تا روز عید غدیر در واقع مقطعی است متصل و مرتبط با مسئله امامت.(۱۳۸۸/۰۹/۰۴)

غدیر، در آثار اسلامی ما به «عید الله‌اکبر»، «یوم العهدالمعهود» و «یوم المیثاق المأخوذ» تعبیر شده است. این تعبیرات که نشان‌دهنده‌ی تأکید و اهتمامی خاص به این روز شریف است، خصوصیتش در مسأله‌ی ولایت است. آن عاملی که در اسلام ضامن اجرای احکام است، حکومت و حاکمیت احکام قرآن است، و الا اگر آحاد مردم، ایمان و عقیده و عمل شخصی داشته باشند، لیکن حاکمیت -چه در مرحله‌ی قانونگذاری و چه در مرحله‌ی اجرا- در دست دیگران باشد، تحقق اسلام درآن جامعه، به انصاف آن دیگران بستگی دارد. اگر آن‌ها افراد بی‌انصافی بودند، مسلمانان همان وضعی را پیدا می‌کنند که شما امروز در کوزوو، دیروز در بوسنی و هرزگوین، دیروز و امروز در فلسطین و در جاهای دیگر شاهدش بوده‌اید و هستید. (۱۶/ ۱/ ۱۳۷۸)

تبیین سخنان ارزشمند مقام معظم رهبری در مورد عید بزرگ غدیر

خدای متعال در قرآن می فرماید:" وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا؛ چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم ..." (بقره،۱۲۴)

عید قربان، نمونه شاخص بندگی و اطاعت حضرت ابراهیم علیه‌السلام و انتصاب ایشان به امامت از سوی پروردگار عالم است؛ چون از عهده‌ی امتحان‌های دشوار به خوبی برآمد. این امتحان‌ها، همان انواع بلاهایی بوده که در زندگی بدان مبتلا شده و قرآن‌کریم به آن‌ها تصریح کرده است که روشن‌ترین آن امتحان‌ها و بلاها، داستان بریدن سر فرزندش اسماعیل بوده است.(تفسیر المیزان، ذیل آیه مربوطه)

عید غدیر نیز که روز امامت امیرالمؤمنان، علی بن ابی طالب علیه‌السلام است به دنباله‌ی امتحان های سخت الهی بود. حضرت امیر، یک جوان فداکار و فانی در پیغمبر، آماده بودند تا جان خود را فدای ایشان کنند. ایشان در طول حیات مبارکشان، بسیار امتحان شدند؛ در سن یازده سالگی، در قضیه لیلةالمبیت, امتحان‌های بزرگ در بدر و احد و حنین و خیبر و... که از همه امتحان‌های الهی سربلند بیرون آمد و این منصب والا، دنباله‌ی این امتحان‌هاست.

از این رو، دل‌ها متوجه شده است به این‌که بین عید قربان و عید غدیر یک ارتباط است و آن را "دهه‌ی امامت" نامیده‌اند.

بی‌شک عید غدیر، بزرگ‌ترین عید شیعیان است. عیدی که امامت در قالب ولایت معنی پیدا می‌کند. بی‌دلیل نیست که عده‌ای از حکمای شیعه، تولی را مهم‌ترین رکن از فروع دین می دانند.(نماز بی ولای علی عبادتی است بی وضو)

خداوند، همواره انسان را تحت‌سایه یک ولی می‌داند. همان‌طور که در سوره بقره می‌فرماید:" الله وَلِيُّ الذينَ آمَنوا يُخرِجُهُم مِن الظلمات إلى النور و الذين كفَروا أولياؤُهُم الطاغوت يُخرِجونَهُم مِنَ النور إلى الظلمات ..." یا خداوند بر انسان ولایت دارد یا شیطان. پس ولی داشتن امری است قهری و نداشتن آن غیر ممکن.

در سوره مبارکه ممتحنه نیز با تأکید می‌فرماید:"یا ایها الّذین امنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء" و مؤمنان را برحذر می‌کند از اختیار کردن دشمنان خداوند بر ولایت خود. پس در امر پذیرفتن ولی، چاره ای نیست. اما ....

ولایت در اسلام انواعی دارد که عمده و مهم‌ترین آن‌ها چهار مورد ذیل است:

۱. ولایت (الله) ۲. ولایت (رسول الله) ۳. ولایت (امام) ۴. ولایت (فقیه واجد الشرایط).

پس، ولایت فقیه از ولایت امام، ولایت امام از ولایت رسول و ولایت رسول از ولایت الهی سرچشمه می‌گیرد و به تعبیر دیگر این سه نوع ولایت، از ولایت (الله) سرچشمه می‌گیرد. این ولایت‌ها در طول ولایت الهی هستند نه در عرض آن. پس کسی می‌تواند ادعا کند بر ولایت علی علیه السلام بر خود ایمان دارد که مراتب بعدی ولایت که در حال حاضر همان ولایت فقیه جامع الشرایط را پذیرفته باشد و بدان عمل کند.

پیگیری یک قضیه جدی

فائزه اسماعیل نیا

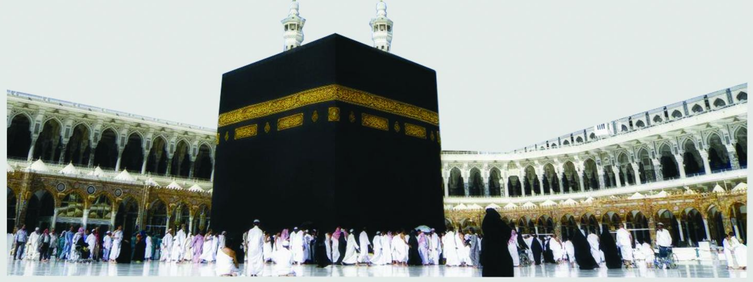

دلخوش از آنیم که حج می‌رویم
غافل از آنیم که کج می‌رویم
کعبه به دیدار خدا می‌رویم
او که همینجاست کجا می‌رویم
حج به خدا، جز به دل پاک نیست
شستن غم از دل غمناک نیست
پاسخ شبهه

در پاسخ به این شعر و سایر شبهات در خصوص حج، این سؤال پیش می‌آید که چون خدا در همه جا وجود دارد، ما باید حج را ترک کنیم؟ آیا داشتن دل پاک، برای رسیدن به سعادت و خوشبختی کفایت می‌کند؟ آیا بهتر نیست که هزینه حج را برای رفع فقر در جامعه استفاده کنیم؟

* باید در پاسخ به این سؤالات گفت: در منطق راستین اسلام، حج تمتع یکی از واجبات الهی معرفی شده است و فریضه حج، یکی از مهمترین فرایض دینی هر مسلمانی می‌باشد که ابعاد عبادی و سیاسی و اخلاقی فراوانی را در پی‌دارد.
* قرآن مجید، برای همه کسانی که استطاعت و توانایی انجام دادن حج تمتع را داشته باشند، آن را واجب شمرده شده است. (آل عمران،۹۷)
* ائمه نیز فرموده‌اند: کسی‌که حج واجب خود را ترک کند و با همین حالت از دنیا برود، غیر مسلمان از دنیا رفته است. (کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۴، ص ۲۶۹)

* بنابراین با فراهم بودن شرایط، حج انجام نشود؛ نافرمانی از فرمان الهی است و گناه محسوب می‌شود. مسلم است که گناه نه تنها دل آدمی را پاک نمی‌کند، بلکه سبب تیرگی و تاریکی و ناپاکی قلب می‌شود. پس سخن کسانی که بر این باورند که دل باید پاک باشد و به‌جا آوردن حج لازم نیست، بی‌معناست.
* باید توجه داشت که به تنهایی و در پستوهای خانه نیز می‌توان نماز را اقامه کرد و به تنهایی می‌توان در سرزمین خود هزاران قربانی کرد و هزاران فقیر را سیر کرد. اما ابرقدرت‌های بزرگ دنیا را جز با وحدت و برادری و اتحاد و مقاومتی که در حج به نمایش جهانی گذاشته می‌شود، نمی‌توان شکست داد. این همان فلسفه مهم حج است که نه کمک به فقرا، نه قربانی و نه نماز و روزه نمی‌تواند جایگزین آن شود.
* همچنین دقت به این نکته لازم است که در کشور ما سالیانه هزاران سفر توریستی و تفریحی به کشورهای مختلف آسیایی و اروپایی صورت می‌گیرد، این مسئله در سال‌های اخیر نیز رواج بیشتری داشته است.

بر اساس آمار رسمی ترکیه، یک میلیون و ۵۰۰ هزار ایرانی در سال ۲۰۱۱ به ترکیه سفر کرده‌اند که گردشگران ایرانی بعد از آلمان، روسیه و انگلیس بیش ترین گردشگران ورودی به ترکیه محسوب می‌شوند.
ایران رتبه چهارم ورود گردشگر به ترکیه را داراست، درآمد حاصل از گردشگران ایرانی برای ترکیه در سال ۲۰۱۱ رقمی معادل یک میلیارد دلار اعلام شده است.

اکنون سؤال اصلی این است: چرا هیچ فرد یا گروهی خواستار تعطیلی این سفرها و صرف هزینه‌های کلان آن در امور خیریه که با هزینه‌های حج قابل مقایسه نیست، نمی‌شود؟
اگر در سایت‌ها و وبلاگ‌ها و شبکه‌های مجازی جستجوی اجمالی داشته باشید، متوجه خواهید شد که مطالب بسیاری پیرامون مخالفت با حج نوشته شده است که همگی حکایت از ترک این فریضه الهی دارد و از مسلمانان به دلایل مختلف خواسته شده است که این تکلیف الهی را ترک کنند!
بسیار جالب است که در روایات اسلامی یکی از فوائد مهم فریضه حج، رفع گرفتاری و فقر از جامعه و همچنین توانگری افراد معرفی شده است. از جمله این روایات، روایتی ازامام صادق[علیه السلام] در پاسخ به عمار که عرض کرد: «من خودم را آماده کرده‌ام که هر ساله به حج بروم. یا مردی از افراد خانواده‌ام را با هزینه خود به حج بفرستم.
امام فرمود: آیا بر این کار مصمم هستی؟ اسحاق گوید: عرض کردم آری! فرمود: اگر چنین است، یقین داشته باش که ثروتت زیاد خواهد شد و تو را نوید توانگری می دهم»[ثواب الاعمال/۷۰/۴۰]

نکات مهمی را می‌توان از این روایات به دست آورد:
نکته اول: حج نه تنها سبب فقر نمی‌شود، بلکه علتی مهم برای توانگری افراد است.
نکته دوم: آنچه در روایات، مخصوصاً در روایت دوم به آن تأکید شده است، توجه به این نکته است که نیت شخص سؤال‌کننده آن است که یا خود به حج برود یا فردی از خانواده خود که توانایی مالی ندارد را به همراه خود به حج ببرد.
نکته سوم: مسلم است وقتی حج حاجی مقبول می‌شود که او به فکر فقیران و نیازمندان جامعه باشد و از ثروتی که طبق روایات نصیب او می‌شود، در راه رفع مشکلات و گرفتاری‌های جامعه استفاده کند؛ چنان‌که این مسئله در حج امسال توسط حجاج شهرهای خوی و سلماس اتفاق افتاد و مبلغ ۴۵۰ میلیون ریال از طرف مسافران سرزمین وحی به مستمندان و فقیران کمک شد.

مونس صدیقیان

در امتداد نـــور

روزی کـه می‌خواسـتیم بـه راهپیمایـی برائـت از مشـرکین برویـم، حـاج مجیـد بـه مـن گفـت: مـن امـروز شـهید می‌شـوم، گفتـم: چطـور؟ گفـت: مـن در شـب عملیـات کربـلای ۵ دل‌نگـران بـودم، دو پایـم قطـع شـد، الان نیـز همـان حـال را دارم، می‌دانـم کـه شـهید می‌شـوم. همان‌جـا از ویلچـرش پاییـن آمـد، روی زمیـن نشسـت و بـا تیمـم، غسـل شـهادت را انجـام داد، سـپس حرکـت کردیـم، وقتـی کمـی جلوتـر رفتیـم، درگیـری شـروع شـد. حـاج مجیـد از ویلچـر بـه زمیـن افتـاد. ناگهـان یکـی از پلیس‌ها با باتوم، ضربه‌ای به سرش زد و در اثر همین ضربه، به شهادت رسید.

شهید مجبد بابازاده-مراسم برائت از مشرکین

بـا رضـا بـه رضـای حضـرت حـق، توصیـه مؤکـد بـه همسـر، فرزنـدان، خواهـران، بـرادران و تمامـی اقـوام، خویشـان، دوسـتان و آشـنایان بـه حمایـت از انقـلاب شـکوهمند اسـلامی و ولایت‌فقیـه و عـدم خـروج از مسیر التزام و تعهد و تدین و خداباوری دارم.

شهید غضنفر رکن آبادی-فاجعه منا

مـن و همسـرم، از این‌کـه باهـم ازدواج کردیـم، نهایـت رضایـت را داشـتیم. افـکار و عقایـد مشـترکی داشـتیم؛ همسـرم در تمـام تصمیمـات از مـن نظـر می‌خواسـت و رابطـه صمیمـی و گرمـی بـا هـم داشـتیم، همیشـه بـه همسـرم می‌گفتـم: اگـر خدایـی نکـرده تـو را از دسـت بدهـم نمی‌توانـم بـه زندگـی ادامـه دهـم، امـا حسـن بـا لحنـی آرام می‌گفـت: هرگـز بـه دنیـا و متعلقاتش وابسته نشو، ما امانتی از جانب خداوند هستیم
و بارهـا بـه شـوخی می‌گفـت: انشـاألله شـهید می‌شـوم و نـزد خداونـد شـفاعت تـو را خواهـم کرد.

شهید حسن دانش-فاجعه منا

وقتـی بـه فاطمـه گفتنـد کـه اسـمش بـرای حـج درآمـده، انـگار بـال درآورده بـود. پارچـه خریـد و بـا دسـتان زحمـت کشـیده و پینـه بسـته‌اش لبـاس احـرام دوخـت. بـه خانـه‌ی همسـایه‌ها رفـت و حلالیـت طلبیـد. دختـر و دامـاد و عـروس و پسـر را جمـع کـرد توی‌خانـه و بـا همـه وداع کرد.
آن‌هـا کـه رفتنـد، گفت:«محمودجـان، این‌هـا کـه می‌گویـم بـه وراثـم هـم بگـو. مـن از شـما جـدا می‌شـوم، مـی‌روم و شـاید دیدارمـان بـه قیامـت بمانـد. از مـال دنیـا چیـزی انباشـته نکـرده‌ام کـه بیـن شـما تقسـیم کنـم، حتـی همـان اندکـی را کـه هـر از گاه مسـئولان نظـام جمهـوری اسـلامی می‌دادنـد، می‌بخشـیدم بـه مسـجد و خـرج خیـرات یـا صنـدوق کمـک بـه رزمنده‌هـا می‌کـردم. از مـال دنیـا شـما را برحـذر مـی‌دارم. همه‌تـان را بـه وحـدت کلمـه و پشـتیبانی از همدیگـر و حمایـت همه‌جانبـه از ولایت‌فقیـه و امـام امـت سـفارش مـی کنم.
محمودجـان، اگـر لیاقـت نداشـتم کـه از شـهدا باشـم، لااقـل مـرا در ورودی بهشـت زهـرا سلام الله علیهادفـن کنیـد تـا کسـانی کـه بـا فاتحـه بـر قبـور شـهدا می‌آینـد از روی قبـر مـن بگذرنـد و فاتحه‌ای هم برای من بخوانند.»

شهیده فاطمه نیک، ام الشهدای هرمز-مراسم برائت از مشرکین

"قـرآن، مـن شـرمنده تـوام، اگـر از تـو آواز مرگـی سـاخته‌ام کـه هـر وقـت در کوچه‌مـان آوازت بلنـد می‌شـود، همـه از مـن می‌پرسـند چـه کسـی مـرده اسـت؟ چـه غفلـت بزرگـی کـه مـی پنداریم خدا تو را برای مردگان ما نازل کرده است...
قـرآن، از تـو شـرمنده‌ام اگـر تـو را از یـک نسـخه عملـی بـه افسـانه‌ای مـوزه نشـین مبـدل کـرده ام. یکـی ذوق می‌کنـد کـه تـو را بـر روی برنـج نوشـته و یکـی ذوق می‌کنـد کـه تـو را بـر روی فـرش نوشـته اسـت. یکـی ذوق می‌کنـد کـه تـو را بـر طـلا نوشـته و یکـی ذوق می‌کنـد کـه تو را بر کوچک‌ترین قطع ممکن منتشر کرده است..."
"قـرآن، از تـو شـرمنده‌ام؛ حتـی آنـان کـه تـو را می‌خواننـد و تـو را می‌شـنوند، آن‌چنـان بـه پایـت می‌نشـینند کـه خلایـق بـه پـای موسـیقی هـر روزه نشسـته‌اند. اگـر چنـد آیـه از تـو را بخوانند، مستمعین فریاد می‌زنند: احسنت..! گویی مسابقه نفس است.
قـرآن، مـن شـرمنده‌ام اگـر بـه یـک فسـتیوال مبـدل شـده‌ای حفـظ کـردن تـو بـا شـماره صفحـه، خوانـدن تـو از آخـر بـه اول یـک معرفـت اسـت یـا رکوردگیـری؟ ای کاش آنـان کـه تـو را حفظ کردند، حفظ کنی تا این‌چنین تو را اسباب مسابقات هوش ندانند.
خوشـا بـه حـال هـر کسـی کـه دلـش رحلـی اسـت بـرای تـو؛ آنـان کـه وقتـی تـو را می‌خواننـد، چنان حظ می‌کنند که گویی قرآن همین حالا بر ایشان نازل شده است.
آنچـه مـا بـا قـرآن کرده‌ایـم، تنهـا بخشـی از اسـلام اسـت کـه بـه صلیـب جهالـت کشـیده ایم."

شهید محسن حاجی حسنی-فاجعه منا

شاید برای شما هم اتفاق بیفتد

در حال طواف، خواندن نماز مستحبی چه حکمی دارد؟

حضرت آیت‌الله نوری‌همدانی: مانعی ندارد.
حضرت آیت‌الله سیستانی: اشکال ندارد.
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای: اگر بتواند جمع بین قصد طواف و قصد نماز مستحبی در حال طواف نماید, اشکال ندارد.
حضرت آیت‌الله مکارم‌شیرازی: خواندن نماز مستحبی درحال طواف اشکالی ندارد.

در مسأله مهر مدت‌دار زوجه که بر زوج هنگام توانایی در پرداخت واجب است آن را بپردازد، ولی زوجه هنوز آن را مطالبه نکرده و به مهریه احتیاج ندارد: آیا پرداخت مهریه مدت‌دار بر انجام حج واجب مقدم است؟
حضرت آیت‌الله نوری همدانی: در فرض سوال، حج مقدم است.
حضرت آیت‌الله سیستانی: اگر وقت آن، قدرت پرداخت است و اکنون قدرت دارد بایدآن را بپردازد.
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای: ادای مهریه بدون مطالبه زوجه، واجب نیست و در فرض مذکور ادای حج برآن مقدم است.
حضرت آیت‌الله مکارم‌شیرازی: کسی‌که مهریه همسرش را نپرداخته، اگر مقدار پولی داشته باشد که برای انجام حج یا پرداخت مهریه کافی باشد و نتواند با آن هر دو را انجام دهد، در صورتی‌که زن اصرار به گرفتن مهریه خود ندارد، مستطیع است.

شخص مریضی که قبلا مستطیع شده و حج نرفته و فعلاً قادر به حرکت نیست، آیا به نیابت از وی می‌توان حج نمود؟
حضرت آیت‌الله نوریِ همدانی: اگر حج بر وی مستقر شده است در صورتی که امید به خوب شدن ندارد باید فورا نایب بگیرد.
حضرت آیت‌الله سیستانی: واجب است نایب بگیرد.
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای: اگر قبل از جمع جهات مستطیع بوده، ولیکن اقدام به انجام حج نکرده و در نتیجه حج بر او مستقر شده و فعلا در اثر بیماری‌ای که امید خوب شدن نباشد، تمکن از سفرحج ندارد، واجب است کسی را نایب بگیرد تا برای او حج به‌جا آورد.
حضرت آیت‌الله مکارم‌شیرازی: نیابت در حج واجب از طرف انسان‌زنده صحیح نیست، مگر در صورتی‌که شخص از جهت پیری یا بیماری نتواند به حج برود، و از توانایی و خوب شدن وی تا آخر عمر مأیوس باشد.

در محضر علما

علامه امینی

حجت‌الاسلام شیخ آصفی از حجت‌الاسلام شیخ محمد نوری، که در کتابخانه نجف اشرف ملازم علامه امینی بود، نقل می‌کند: علامه امینی می‌فرمود: یک شب جمعه زائر حرم حضرت امیرالمؤمنان[علیه السلام] شدم، مشغول زیارت و دعا بودم و از خدا می‌خواستم به خاطر حضرت علی[علیه السلام] کتاب «درر السمطین» که در آن زمان کمیاب بود و در تکمیل مباحث کتاب «الغدیر» نیاز داشتم را برایم مهیا کند. در این زمان یک عرب دهاتی برای زیارت حضرت مشرف شد و از حضرت می‌خواست که حاجت او را برآورده کند و گاو مریضش را شفا دهد. یک هفته گذشت و من کتاب را پیدا نکردم، بعد از یک هفته دوباره برای زیارت مشرف شدم. از حُسن اتفاق، وقتی که مشغول زیارت بودم، دیدم همان مرد دهاتی به حرم مشرف شد و از حضرت تشکر می‌کرد که حاجت او را برآورده کرده است. وقتی من کلام آن مرد را شنیدم، محزون شدم. چون امام حاجت او را برآورده کرده، ولی حاجت مرا برآورده نکرده است. خطاب به حضرت گفتم: جواب این مرد دهاتی را دادی و حاجتش را برآورده کردی! من مدتی است متوسل می‌شوم به خدا و شما را شفیع قرار می‌دهم که آن کتاب را برای من مهیا کنید، ولی آن کتاب مهیا نشده است. آیا من کتاب را برای خودم می‌خواهم؟ یا به خاطر کتاب شما «الغدیر»؟ گریه کردم، از حرم بیرون آمدم. آن شب از ناراحتی چیزی نخوردم و خوابیدم. در عالم خواب دیدم به خدمت حضرت امیر مشرف شده‌ام. حضرت به من فرمود: ایمان آن مرد ضعیف بود و نمی‌توانست صبر کند. صبح از خواب بیدار شدم و سرسفره بودم که در زده شد. در را باز کردم، دیدم همسایه‌ای، که شغلش بنایی بود، داخل شد و سلام کرد، سپس گفت: من خانه جدیدی خریده‌ام که بزرگتر از این خانه است و بیشتر وسایل خانه را به آنجا انتقال داده‌ام، این کتاب را در گوشه خانه پیدا کردم، همسرم گفت: این کتاب به درد شما نمی‌خورد و شما آن را نمی‌خوانی، آن را به همسایه‌مان شیخ عبدالحسین امینی هدیه کن. شاید او استفاده کند. کتاب را گرفتم و غبارش را پاک کردم، دیدم همان کتاب خطی «درر السمطین» است که دنبالش بودم.

آیت الله بروجردی

آیت الله خزعلی می‌گوید: آیت الله بروجردی (در سال ۱۳۶۴ قمری) به مشهد مسافرت کردند. در آن زمان حاج شیخ علی اکبر نهاوندی که امام جماعت حرم مطهر امام رضا[علیه السلام] بود. خدمت آیت الله العظمی بروجردی رفته و به ایشان عرض کردند: "من شصت سال است که امام جماعت حرم مطهر بوده‌ام و الان که ماه رمضان رسیده است، مایلم امامت این ماه با شما باشد". همه ائمه جماعات و آقایان که پشت سر هر کس اقتدا نمی‌کردند، پشت سر ایشان ایستادند و من نیز آن زمان در مشهد بودم و به فیض نماز جماعت ایشان رسیدم. در آن موقع بلندگو نبود، چند مکبّر در بین صفوف قرار داده بودند تا رکوع و سجود و دیگر مواقف نماز را اعلام کنند. این قضیه گذشت و آقای نهاوندی بعد از مدتی به عراق مشرّف شد. مرحوم آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی که در حرم مطهر امیرالمومنان[علیه السلام] نماز جماعت می‌خواند به آقای نهاوندی می‌فرمایند:"امشب نماز را به جای من در حرم اقامه کنید".
ایشان بعد از نماز مغرب مشغول نافله می‌شود که صدایی ازمرقد امیرالمومنان[علیه السلام] می‌شنود: بزرگ داشتی! بزرگت داشتیم. در مشهد به پسرم حاج آقا حسین جا دادی، اکنون اینجا به تو جا دادیم. عظمت ولدی فعظمتک!
اشک از چشمان آقای نهاوندی جاری می‌شود و وقتی به ایران باز می‌گردد و خدمت آیت الله بروجردی جریان را عرض می‌کند، اشک از چشمان آقای بروجردی هم جاری می‌شود و می فرمایند: جدم به من محبت کرده است.

علامه جعفری

روزی در کتابخانه منزل مشغول نوشتن یکی از جلدهای شرح و تفسیر نهج البلاغه بودم. غرق در نوشتن بودم که ناگهان احساس کردم دستی از پشت سر بر شانه من قرار گرفت وهمزمان ظاهراً صدایی شنیدم که به من می‌فرمود: دستتان درد نکند. در آن لحظه کسی جز من در کتابخانه نبود، با احساسی که از این حادثه به من دست داد، به پشت سرم برگشتم تا ببینم این دست و صدای کیست. وقتی هیچ کس را ندیدم تعجب و حیرت من بیشتر شد.
از طرفی چون هیچ شکی در شنیدن صدا و احساس آن دست بر شانه‌ام نداشتم، با مشاهده این صحنه چنان حال و احساس عجیبی در من به وجود آمد که احساس کردم تا لحظاتی دیگر روح از پیکرم خارج خواهد شد و در آستانه جدایی روح از بدنم هستم.
برای اینکه قدری به حال اولیه بازگردم از جا برخاستم و کتاب‌هایی را که در قفسه نزدیک من بودند، بدون هدف به زمین ریختم و دوباره در قفسه چیدم تا شاید به حال عادی خود بازگردم. ولی آن حس هنوز در من بود و مرا رها نمی‌کرد و بدنم به شکل عادی خود باز نمی‌گشت. بار دیگر برای بازگشت به وضعیت عادی خود جارو را برداشته و حیاط منزل را جارو کردم، بلکه قدری آرام شوم. ولی تأثیری نداشت و انگار روح من در اثر آن حادثه قصد داشت از بدن خارج شود. ناگهان فکر دیگری به خاطرم رسید که قرآن بخوانم و قدری در مناجات با خدا گریه کنم. این تدبیر کار خود را کرد و وضع جسم من به حال عادی خود بازگشت.
استاد می‌فرمود : در اثر این عنایت حضرت علی[علیه السلام] پس از آن به هر کتابی، درباره موضوعی خاص مانند فیزیک، شیمی، تاریخ و... مراجعه می‌کنم در کمال حیرت می‌بینم، آن موضوع را بلد هستم و انگار قبلاً آن را خوانده و دانسته‌ام.

علامه درچه‌ای

بین طلاب نجف معروف بود که مرحوم علامه درچه‌ای در بحث‌های علمی متفرقه حوزوی قوی است و حتی اطلاعات و مطالعات تاریخی او در مقایسه با سایر بزرگان حوزه نجف آن زمان کم نظیر است.

در همان زمان، یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز در نجف اشرف ساکن بود و منزلی هم در کوفه داشت، اهل سنت نجف و حومه، بلکه مردم شهرهای مجاور و هم مرز با نجف، توجه خاصی به او داشتند.

دست بر قضا این دو با هم ارتباط پیدا کردند و هر یک تمایل داشت با دیگری در مورد مسائل گوناگون اسلامی و قرآنی و عقیدتی به بحث بنشیند و از اطلاعات و علوم دیگری بهره مند شود. بر این اساس چندین مرتبه این دو عالم با یکدیگر روبرو شده و مشغول بحث شدند و بر سر مقوله‌های مختلف با هم سخن گفتند.

در یکی از روزها آن دو، بحث حساسی تحت عنوان «بررسی حقانیت شیعه و سنی» را آغاز کردند.

این مناظره که از حوصله یک جلسه خارج بود به درازا کشید به طوری که آن دو رسماً قرار گذاشتند در روزهای معین و در ساعات مشخص دو به دو در مکانی خلوت به دور از دیگران و مزاحمت مراجعین بنشینند و این بحث حساس را دنبال کنند تا به نتیجه‌ای برسند، به امید اینکه حقایق روشن شود.

بالاخره پس از مدت‌ها و روزها و ساعت‌ها بحث، نه آن عالم سنی توانست علامه را قانع کند و نه علامه توانست بر عالم سنی غالب آید.

آن روز، پس از تعیین شرط و قرار با آن عالم سنی، مرحوم علامه درچه‌ای طبق معمول همیشه به حرم حضرت علی علیه السلام مشرف شد و بنا به گفته خودش تصمیم گرفت پس از اقامه نماز مغرب و عشاء و به هنگام زیارت مرقد مطهر، از حضرت علی علیه السلام استمداد بطلبد و از او ملتمسانه درخواست کمک و هدایت کند.

در حالی‌که اشک از چشمان خیره علامه بر گونه‌اش می‌غلتید، به حضرت عرضه کرد: «آقای من! تو آگاهی که چقدر به شما و خاندانتان ارادت دارم، یاری‌ام کن تا از این مناظره سرفراز بیرون آیم».

علامه مطالعه شب را طبق روال همیشه انجام داد. اما در میان مطالعه و پس از آن حتی در بستر خواب در فکر بحث فردا بود. علامه با این افکار به بستر رفت تا اینکه خواب او را در ربود، و در عالم رویا مولا به فریادش رسید.

مرحوم علامه خود فرموده بود که آن شب، آقا امیرالمؤمنان علی علیه السلام به خوابم آمد و اذن سخن داد. لذا از حضرت تقاضا کردم و عرضه داشتم: «آقا خود شما همه ماوقع را می‌دانید و از موضوعات گفته شده آگاهید. اینک ارائه طریق بفرمائید تا هرچه زودتر در مناظره پیروز شوم».

حضرت علی علیه السلام در عالم رویا به مرحوم علامه درچه‌ای فرمودند:« فردا هنگام بحث، موضوع را اختصاص بده به این مقوله که قبر حضرت زهرا سلام الله علیها در کجاست؟ و اگر مکان معلوم نیست چرا آن قبر مخفی است!؟»

علامه می افزاید، پس از طرح عنوان بحث جدید، اختفای قبر حضرت زهرا سلام الله علیها، منتظر بودم که آن عالم سنی نسبت به این بحث جدید که با بحث روز قبل تفاوت داشت، سخنی معترضانه گوید که چرا مبحث روز قبل را دنبال نمی‌کنی و بحث جدید و انحرافی پیش آورده‌ای؟ ولی به رغم تصور من آن عالم سنی پس از طرح این عنوان رنگش تغییر کرد و چند لحظه‌ای ساکت ماند که سکوتی این چنین از وی هرگز سابقه نداشت و سر را برای چند لحظه به زیر انداخت و به فکر فرو رفت و مثل اینکه سنگی بر سرش خورده باشد، حالت بهت‌زدگی پیدا کرد. بعد سر را بالا آورد و درحالی‌که به زحمت کنترل خود را حفظ می‌کرد گفت:«آقای درچه‌ای! آقای سید محمدباقر، حضرت آقا به خدا قسم، این سؤال از خود شما نیست! والا بفرمایید چرا تا به حال و در این مدت طولانی و این همه مباحثات و مناظرات مفصل، این بحث را به میان نیاوردید؟ با اینکه من همه روزه نگران این عنوان بودن و اضطراب داشتم و با خود می‌گفتم که خدا کند اختفای قبر حضرت زهرا به میان نیاید که قطعاً جوابی ندارم.» آن عالم سنی پس از گفتن این جملات در حالی که مختصر لرزشی در بدن و در زبانش پدیدار شده بود، بی اختیار به گریه افتاد و در همان حال پرسید: «آقا بگویید این سخن را چه کسی به شما یاد داده؟ و چرا تا به حال این سؤال را نگفتید؟ چراکه سؤال و مطلبی کوبنده‌تر، مستدل‌تر، منطقی‌تر و شکننده‌تر از این مبحث نیست. شما را به خدا حقیقت را بگویید، بگویید.» وقتی من انقلاب درونی او را دیدم، ماجرا را مو به مو برای او شرح دادم و گفتم پس از قرار قطعی به حرم امام علی رفتم و از او کمک خواستم و حضرت علی دیشب به خوابم آمد و مرا راهنمایی کرد و اضطرابم را بر طرف نمود. آن عالم سنی پس از شنیدن نقل خواب و رهنمود حضرت علی گفت: به زهرا و علی قسم، من ارادتمند خاندان عصمت و طهارت هستم، ارادت داشتم، اکنون ارادتم بیشتر شد و بعد اضافه کرد، من قبلاً هم به این بزرگواران عقیده داشته و هم اکنون دارم و حق را در تمام مراحل با علی علیه السلام و تشیع می‌دانم و اذعان دارم که حق علی علیه السلام و زهرا سلام الله علیها در ثقیفه بنی ساعده پایمال شد و ریاست‌طلبان نگذاشتند عدالت علی علیه السلام جهان را گلستان کند. آنگاه افزود: من آوازه علمی و تسلط کم نظیر شما را در مباحث عقیدتی و علمی شنیده بودم، لذا بر آن شدم که با شما به بحث بنشینم و از نظریات و اطلاعات شما بهره گیرم تا در عقیده قلبی خود قوی‌تر و استوارتر گردیده و در مقام مباحثه با سایر هم‌کیشان خود سخنی گویاتر پیدا کنم، تا بلکه از این طریق خدمتی به تشیع کرده باشم. من به ظاهر عالم سنی هستم، ولی عقیده‌ام و مرامم آنچنان است که عرض کردم و در موقعیت خاصم، نمی‌توانم به ظاهر غیر از این باشم و می‌دانم که سود من برای تشیع به طریق موجود بهتر به نظر می‌آید و از شما هم تقاضا می‌کنم و شرعاً شما را هم مدیون می‌دانم که نام مرا با این عقیده که عرض کردم فاش نکنید و نزد کسانی که مختصر اطلاعی از مسأله مناظره و مباحثه ما دارند سخنان مرا فاش نسازید.

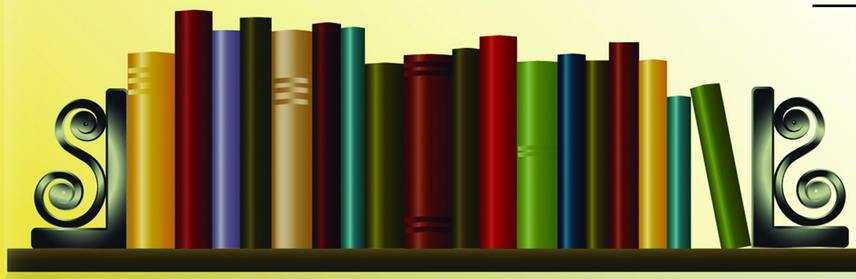

چشمه دانایی

سمیه محمدی

کشیش روی صندلی لهستانی نشست و گفت: «از سر و وضع این خانه پیداست که تنها زندگی می‌کنی. هر چند اگر زنی هم داشتی، حاضر نبود با تو در اینجا زندگی کند!» جرج خندید و گفت: «آفرین پدر، درست زدی به خال! چون زنم ماه‌هاست که ترکم کرده رفته خانه اقوامش. می‌گفت:« کتاب‌ها هووی اوست؛ بنابراین مرا با همسرانم در این حرمسرا تنها گذاشت و رفت». بعد انگشت دست‌هایش را درهم گره زد و گفت: «از این حرف‌ها بگذریم...چند روز پیش‌که از مسکو زنگ زدی و گفتی یک کتاب قدیمی پیدا کرده‌ای، کنجکاو بودم آن را ببینم به خصوص که گفتی موضوعش درباره علی علیه السلام است. حالا حرف بزن که از چای و پذیرایی هم خبری نیست.» کشیش چشم از کتاب‌ها برداشت و گفت: «من اگر در بیروت کلیسایی داشتم، چند نفر از مومنان را می فرستادم به منزلت، تا برای رضای خدا, دستی به سر و گوش همسرانت بکشند و تعداد زیادی از آنها را دور بریزند».

جورج گفت:«حضرت ایوانف، همان امام علی علیه السلام که تو برای صحبت درباره‌اش پیش من آمده‌ای در سخنانی به ما می‌گوید:چون نشانه‌های نعمت پروردگار آشکار شد، ناسپاس‌ها را از خود دور سازید، این کتاب‌ها نعمت‌های پروردگارند پدر».

کشیش گفت: «چه جمله زیبایی بود این کلام علی علیه السلام.. و چه‌قدر هم شبیه یکی از جملات عیسی مسیح است».

جرج گفت: «کلام همه پیامبران و عدالت‌خواهان جهان شبیه کلام امام‌علی علیه السلام است. برای همین است که نام کتابم را گذاشته‌ام« امام علی علیه السلام صدای عدالت انسان».

کشیش گفت: «برای همین، امروز پیش تو هستم، تا درباره علی علیه السلام بیشتر بدانم».

جرج گفت: «برای شناخت علی علیه السلام باید به وجدان خودت مراجعه کنی. پدر و تعصب مسیحیت را از خود دور کنی. علی را با هیچ کس قیاس نکنی جز با خودش». کشیش به‌چشم‌های جرج خیره شد و پرسید: «اول به من بگویید چگونه با علی آشنا شده‌اید و چه شد که درباره او کتاب‌ها نوشتید؟ درحالی‌که شما یک مسیحی هستید؟»

”کتاب ناقوس‌ها به صدا در می‌آیند“ اثر نویسنده توانمند و با تجربه ابراهیم حسن‌بیگی می‌باشد. داستان این‌کتاب نه تنها خواننده را خسته نمی‌کند، که نویسنده با قلم توانمند خود و بازی با کلمات و استفاده از عبارات لطیف، روح خواننده را به تصویر درمی‌آورد. یکی از نقاط قوت کتاب این است که رابطه بین مسلمانان و مسیحیان را محکم می‌کند و این حاصل هنر غیر قابل انکار نویسنده می‌باشد. داستان‌ناقوس‌ها به صدا در می آیند، داستانی جذاب در ارتباط با قدیسی به نام علی علیه السلام می باشد. ماجرا از آنجا شروع می‌شود که جوان مسلمان تاجیکی، با کتابی قدیمی وارد کلیسا می‌شود و با کشیش آنجا دیدار می کند، کشیش‌که علاقه بسیاری به جمع‌آوری کتاب‌های قدیمی و نسخ خطی دارد، درصدد خرید کتاب از جوان بر می‌آید. اما قبل از انجام معامله، جوان به دست عده‌ای که به دنبال کتاب بودند، کشته می‌شود. قاتلان‌مرد جوان، کشیش را نیز تهدید می‌کنند و زندگی او در معرض خطر قرار می‌گیرد؛ بدین ترتیب با رسیدن کتاب به دست کشیش، فصل‌جدیدی در زندگی او آغاز می‌شود.

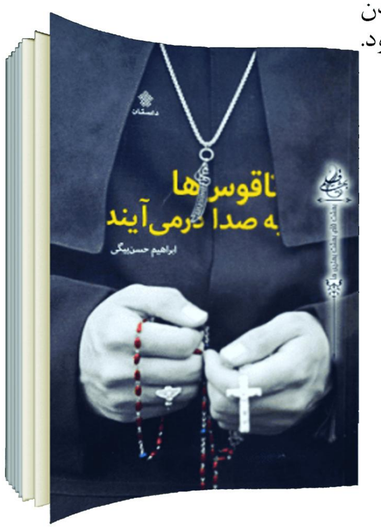

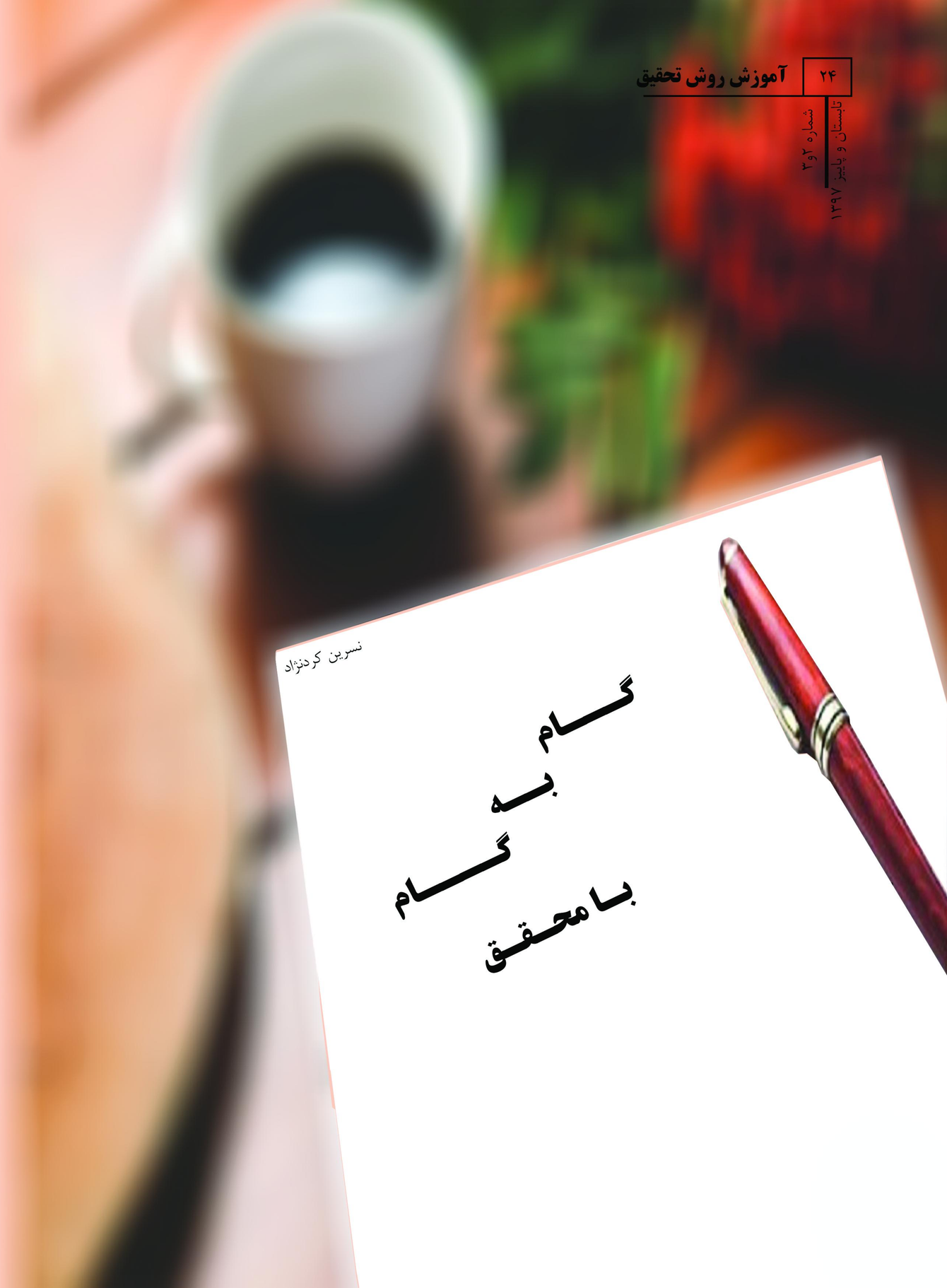

گام دوم: شناسایی منابع و مطالعه اجمالی درآمد

در شماره قبلی، ضمن اشاره به گام‌های تحقیق به شرح و تفصیل گام اول پژوهش یعنی«انتخاب موضوع» پرداخته شد و بیان شد که انتخاب موضوع، مهم‌ترین مرحله‌ی پژوهش است. علاوه بر این راه‌های تبدیل موضوع به عنوان (مساله پژوهشی) به تفصیل بیان شد، در این شماره به گام دوم، یعنی شناسایی منابع و مطالعه اجمالی می‌پردازیم.

مقصود از شناسایی منابع، یافتن منابعی است که در ارتباط با موضوع مورد تحقیق است. شناسایی منابع، تنها راه ارتباط پژوهشگر با موضوع پژوهش است، به طوری‌که می‌توان گفت بدون شناسایی منبع و دسترسی به داده‌ها، پژوهش علمی امکان‌پذیر نیست. دقت محقق در این مرحله راه تحقیق را هموارتر ساخته و ثمرات زیر را به همراه دارد:

-موضوع برای محقق روشن‌تر و ابعاد آن شناخته می‌شود.
-مسایل و شبهات باقی مانده درباره موضوع نمود می‌یابد.
-جایگاه و اعتبار علمی منابع مرتبط، برای محقق روشن خواهد شد.
-نوشتن طرح که گام سوم تحقیق است، برای محقق راحت‌تر می‌شود.

راه‌های شناسایی منابع

راه‌های مختلفی برای شناسایی منابع وجود دارد:

-جست و جوی سایت‌های اینترنتی؛
-مراجعه به مجلات تخصصی به ویژه تازه‌های نشر و چکیده نامه‌ها؛
-کمک‌گرفتن از کتاب‌شناسان، همچون اساتید، محققان و کتاب‌داران.

به دنبال شناسایی منابع، نوبت به مطالعه اجمالی منابع می‌رسد. مطالعه اجمالی(اکتشافی)، عبارت است از: خواندن مقدمه، فهرست‌بینی و ورق‌بینی‌کلی. این روش مبتنی است بر نمونه گیری سریع از نکات اساسی و صرف نظر از جزئیات. هدف این شیوه، جست و جوی نکات‌کلیدی، مواداصلی، ساختمان مطالب و سبک مؤلف در زمان کوتاه و با سرعت بیشتر است.

با پایان یافتن مطالعه اجمالی، محقق آغاز به نوشتن «طرح تحقیق »می‌کند که در شماره بعدی توضیح داده خواهد شد.

-به منظور این‌که محقق بتواند جست و جوی کاملی انجام دهد، لازم است ابتدا از عنوان پژوهش شروع کند و اگر مقاله یا کتابی مشابه عنوان پژوهش خود یافت آن را مطالعه نماید و رویکرد مد نظر خود را با رویکرد نویسنده کتاب یا مقاله تطبیق دهد تا از کار تکراری پرهیز شود. در مرحله بعد محقق باید از کلید واژه‌های عام‌تر استفاده کند. به عنوان مثال، اگر عنوان تحقیق «پیامد های دنیوی و اخروی حسد»است: مراحل جست و جو به شرح ذیل است:

-پیامدهای دنیوی و اخروی حسد
-پیامدهای حسد
-حسد
-رذایل اخلاقی

@mohavere22
حب الحسین یجنن کل عالم
شیعی او مسیحی و سنی

Karnaval.ir

RASA
PHOTO

من شکسته‌ام بر قرار دارالبوسی
گریستم همه جاده را التوبان را
مهران ۳۵ کیلو
کربلا ۳۵۵ کیلو
نجف ۳۹۵ کیلو

اشک و نگاه حسرت و تصویر کربلا
اشک و نگاه حسرت و تصویر کربلا
این است روزگار زیارت‌نرفته‌ها...

یا حسین (ع)
فرماندهی از آن توست...

ویژگی های یاران امام حسین علیه السلام و امام مهدی علیه السلام

سیده طاهره علویان

یاران امام حسین علیه السلام و اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، علاوه بر اینکه تحت‌لوای امام معصوم بودند، دارای ویژگی‌های مشترکی می‌باشند که به ترتیب به آن‌ها اشاره می‌شود.

۱. معرفت، بینش عمیق و بصیرت

نهضت‌ها و انقلاب‌ها را به یک اعتبار می‌توان به دو قسم، ناآگاهانه و آگاهانه تقسیم نمود.

انقلاب‌های ناآگاهانه با بهره‌گیری از غفلت یاران و مردم به وجود می‌آید. رهبران این دسته از قیام‌ها سعی دارند که از غفلت مردم استفاده کنند و اجازه‌ی رشد سیاسی و بصیرت را به یاران نمی‌دهند. این دسته از قیام‌ها، به دلیل عدم بصیرت یاران استمرار نداشته و نمی‌توانند الگوی مناسبی برای نهضت های دیگر باشند، از این‌رو جاودانه نیستند، دسته‌ی دیگر انقلاب ها، آگاهانه و براساس بصیرت و آگاهی یاران و مردم بوجود می آید که نهضت‌های همه‌ی انبیا از این دسته بوده است، زیرا آن ها برای پیروزی در برابردشمن، هیچگاه از غفلت مردم بهره نگرفتند.

در نهضت عاشورا، بصیرت و بینش بود. یاران امام، با رشد فرهنگی و باشناخت عمیق از امام و حجت خدا و شناخت دشمنان دین و شناخت حق و باطل به امام حسین علیه السلام پیوستند. جهاد و قیام آنان عقیدتی بوده و براساس انجام تکلیف الهی و به دور از هرگونه تعصبات قومی و جاهلی و یا تحریک دشمنان و فریب‌کاری جناح باطل صورت گرفته است. شهید مطهری می‌نویسد:«...در پس انقلاب امام حسین علیه السلام، در درجه‌ی اوّل باید بدانیم که انقلاب آگاهانه است، هم از ناحیه‌ی خودش و هم از ناحیه‌ی اهل بیت و یارانش. انفجار نیست». (مرتضی مطهری، حماسهٔ حسینی، ج ۲، ص ۲۶۵)

امام سجاد علیه السلام، یکی از ویژگی‌های عمومی حضرت عباس علیه السلام را بصیرت و آگاهی او در صحنه‌ی کربلا می‌دانستند:"کان عمّنا العباس بن علیّ نافذ البصیره صلب الایمان".(اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۳۰)

نافع بن هلال، شب عاشور پس از سخنان امام‌حسین علیه السلام برخاست و ضمن اعلام وفاداری گفت:"فانّا علی نیّاتنا و بصائرنا؛ همان انگیزه‌ها و بصیرت‌ها را داریم و از دست نداده‌ایم". (جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۲۰۵، به نقل از عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۳۱۶)

بریر، در صحنه‌ی کربلا وقتی با چهره‌های خبیث از سپاه دشمن گفت وگو می‌کرد، گفت:«الحمدالله الذی زادنی فیکم البصیره؛سپاس خدایی را که بصیرت و شناخت مرا درباره‌ی شما افزون ساخت».(جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۲۰۵، به نقل از عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۳۱۶)

امیرمومنان امام علی علیه السلام، درخصوص ویژگی‌های یاران امام‌زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌فرمایند: «رجال مؤمنون عرفوا الله حقّ معرفته و هم أنصار المهدی فی آخر الزمان؛ مردانی‌که خدا را آن‌چنان‌که شایسته است، شناخته‌اند، و آنان یاوران‌مهدی علیه السلام در آخر الزمان‌اند.» (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۲۹؛صافی گلپایگانی، منتخب الأثر، ص ۶۱۱)؛یعنی دارای بصیرت و شناخت هستند.

همچنین امام صادق علیه السلام در وصف یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌فرمایند: «رجال کأنّ قلوبهم زبر الحدید لا یشوبها شک فی ذات الله أشدّ من الحجر؛آنان مردانی‌اند که گویا دل‌هایشان پاره های آهن است و از سنگ سخت‌ترند و هیچ تردیدی در ذات خداوند ندارند.»(علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸)

امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند:«... القائلین بإمامته: آنان به امامت امام‌مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، اعتقاد راسخ دارند».(علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۸۶)

یکی از یاران امام باقر علیه السلام نزد حضرت رسید و پرسید: اگر دوران غیبت را درک کردم، چه کنم؟ حضرت دعایی را به وی آموختند که تأکید آن روی معرفت بود و فرمودند: در دوران‌غیبت، این دعا را زیاد بخوان که در آن داریم: «اللّهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَکَ فَإِنَّکَ... اللّهُمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَکَ؛ یعنی خدایا حجت خود را به من بشناس». یاران امام حسین علیه السلام نیز، دارای چنین معرفت و شناختی بودند که توانستند چنین حماسه‌ای بیافرینند تا درس و الگویی برای تاریخ حتی یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد.

معرفت و بصیرت، انسان را یاری می‌کند تا در کنار امام زمان خود، ثابت قدم باشند.

ادامه دارد.....

گلبرگ های زندگی

هاجر شعبانی

گذری بر مراحل سه‌گانه تربیت فرزند

فرزند از ابتدای تولد تا ۲۱ سالگی، یعنی هنگامی‌که به لحاظ تربیتی از محیط خانواده دور می‌شود و از نظر رشد جسمی و اخلاقی-تربیتی به بلوغ نسبی می‌رسد، مراحل به هم پیوسته رشد و تربیت را پشت سر می‌گذارد. براساس تغییرات روحی، جسمی و عقلی که در انسان رخ می‌دهد، سه دوره تربیتی برای او نیاز است که پرورش وی نیز باید با شناخت ویژگی‌های هر دوره صورت پذیرد.

از دیدگاه دین، کودک تا هفت سال اول زندگی سید و سرور است و تعبیر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از این مرحله تربیتی «سیادت کودک» است. هفت سال دوم، سن تعلیم پذیری، اطاعت و فرمان‌برداری است و هفت سال سوم، سن نظرخواهی و مشورت. تقسیم مراحل تربیت از نگاه روان‌شناسان با نظر پیامبر متفاوت است. معمولا دوره‌های تربیت را شامل دوره کودکی اول، یعنی از تولد تا شش سالگی، دوره دوم کودکی را از ۶ تا ۱۲ سالگی و دوره نوجوانی را از ۱۲ تا ۱۸ سالگی می دانند.

دوره اول تربیت: از تولد تا هفت سالگی؛ دوران سیادت

این دوره که سن خوشی و بازی کودک است، از زمان تولد شروع می‌شود. فرزند در اوایل کودکی هنوز دنیای خود را نمی‌شناسد و به طور کامل با آن در ارتباط نیست. او نمی‌تواند کارهای شخصی خود را انجام دهد و از این جهت به سن رفع نیازها هم تعبیر می‌شود. اهمیت تربیت در سن سیادت، به این علت است که شخصیت فرد در ۵ سال اول زندگی شکل می‌گیرد.

ناگفته نماند، آزادی کودک در هفت سال اول زندگی به معنی رها کردن او، دادن اجازه انجام اعمال مخاطره‌آمیز یا خلاف ادب و بی‌تفاوتی نسبت به رفتارهای نادرست نیست، بلکه نباید او را تحت فشار قرار داد یا کاری را که از توانش خارج است، به او سپرد. باید با ساماندهی اموری که می‌تواند انجام دهد، آزادی او را با کنترل منطقی همراه ساخت.

کودک و رفع نیازهای تغذیه‌ای

یکی از مهم‌ترین نیازها در سنین کودکی، دریافت تغذیه مناسب، سالم و پاک است. تأکید دین بر تهیه غذای سالم و حلال به عنوان عامل زمینه‌ساز رشد و پرورش درست کودک، واجب شمرده شده است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: «طلب رزق حلال بر هر مرد و زنی واجب است» و «رزقی که از غل و غش پاک نباشد، خوشبختی نمی‌آورد». ناتوانی کودک در بدست آوردن غذای سالم و مناسب که لازمه رشد و تعالی جسمی و روحی اوست، وظیفه والدین را در این امر نمایان‌تر می‌کند. افرادی که از مال حرام پرهیز نمی‌کنند و از راه‌های نامشروع تأمین معاش می‌کنند، نسلی نابهنجار و بی‌بندوبار به اجتماع تحویل می دهند که باعث ناراحتی برای خود و دیگران می شوند.

بازی و کودکی

از دو سالگی به بعد حرکت‌های کودک کم‌کم بیشتر می‌شود و میل به بازی همراه با کنجکاوی در او شدت می‌گیرد. بازی به عنوان عاملی مهم جهت رشد کودک مطرح است. در حقیقت، بازی تفکر و زندگی اوست. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «طفل تا هفت سال باید بازی کند». بچه‌ها از بازی لذت می برند و آن لحظه‌ها، فرصت خوبی برای اظهار احساسات، کنترل عواطف و تخلیه انرژی خود پیدا می‌کنند. بازی بر رشد عاطفی، اجتماعی و عقلانی کودک تأثیر فراوانی دارد.

هنگامی که کودک با برخی مشکلات در بازی رو به رو می‌شود و برای حل شدنش تلاش می‌کند، قدرت او برای رویارویی با مسائل گوناگون آینده افزایش می‌یابد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کسانی‌که بچه زیر هفت سال دارند، سفارش می‌کند که خود را هماهنگ با آن‌ها کنند و کارهایی که مطابق میل آن‌ها بازی محسوب می‌شود، انجام دهند.

شرکت‌دادن کودکان در بازی‌های دسته جمعی، سبب می‌شود از انزوا بیرون آیند و روحیه همکاری و دوستی میان آن‌ها تقویت شود. بیشتر تجربه‌هایی که در زمینه‌های مختلف در این دوره از عمر کسب می‌شود، از طریق بازی است. همچنین، کودک به وسیله بازی به آسان‌ترین شکل به شناخت جهان پیرامون خود می‌رسد. پس بازی در زندگی بچه‌ها، نه تنها تفریح نیست که باید در حقیقت جدی‌ترین کار آن‌ها دانست.

تربیت کودک در بعد مذهبی

خانواده، مناسب‌ترین بستر برای پیدایش رفتارهای مذهبی است. از آن‌جا که تربیت مذهبی کودک دارای سیر منطقی و منظمی است، به رعایت تناسب بین مفاهیم آموختنی به کودک و سن او در اسلام توجه خاصی شده است. آنچه به کودک درباره آموزه‌های دینی ارائه می‌شود و او یاد می گیرد، فقط از طریق تکرار، تقلید و آشنایی است. مفاهیم مذهبی با بالاتر رفتن سن او کمتر می‌شود و تعقل و تفکر جای تقلید صرف را می‌گیرد. توصیه شده است در سه‌سالگی به کودک کلمه: «لا اله الا الله» را یاد دهید، در چهار سالگی «محمد رسول الله صلی الله علیه و آله» و در پنج سالگی روی او را به قبله متوجه کنید تا با مقدمات نماز آشنا شود.

البته اجبار کودک به یادگیری مفاهیم و اعمال مذهبی بسیار اشتباه است؛ چراکه با خوشی و سروری او در تعارض است و گاه منجر به سرخوردگی، لجبازی و بی‌رغبتی نسبت به مسائل مذهبی می‌شود، بلکه باید نسبت به این امر، کاملاً ظریفانه برخورد کرد.

در این سنین، کودک به نوع رفتارها و عملکرد والدین در موقعیت‌های گوناگون توجه ویژه دارد و به صورت غیرمستقیم آن‌ها را می‌آموزد. بنابراین، واکنش افراد خانواده نسبت به مسائل مذهبی بر او تأثیر عمیقی می‌گذارد و زمینه گرایش یا طرد مذهبی در او فراهم می‌آید. انجام عبادت‌ها در حضور فرزند، او را تشنه همرنگی با آنان می کند.

اگر والدین و بزرگ‌ترها در صورت علاقه‌مندی و همراهی کودک در این زمینه، پاداشی برای تشویق او در نظر بگیرند، کودک را برای تکرار عمل شایسته‌اش مشتاق تر می‌سازند. تشویق و تقویت رفتار مثبت کودکان، سبب شکل‌گیری عادت‌های ارزشمند در آنان می‌شود. زمانی باید کودک را تشویق کرد که رفتار پسندیده‌ای از او سربزند که البته می‌تواند به صورت کلامی، غیرکلامی، مادی و معنوی، مستقیم یا غیرمستقیم باشد. درباره روش مناسب یاددهی مفاهیمی چون خدا، قیامت و غیره این نکته مهم است که شناخت و ادراک کودک در این سنین، بیشتر حسی است و بنا به اقتضای سن و سالش، نمی تواند مسائل را به صورت عقلانی درک کند. از این رو، بهتر است او را با نشانه‌ها و زیبایی‌های محسوس خلقت آشنا کرد و این‌گونه او را متوجه آفریننده ساخت. چنین شناختی احساسی خوشایند نسبت به خدا در او پدید می‌آورد که در پایداری رابطه وی با خداوند و پیدایش رفتارهای مثبت دینی مؤثر است.

در مقابل باید از بیان شدت عذاب جهنم و مسائلی این چنین و ارائه چهره‌ای خشمگین و غضبناک از خداوند که در فاصله گرفتن کودک از خدا تأثیر دارد پرهیز کرد.

نکات کلیدی دوران کودکی

*همیشه به کودک خود سلام کنید و به او احترام بگذارید.
*زمانی با کودک سخن بگویید و یا بازی کنید که او مشتاق باشد.
*در تربیت کودک خود از زورگویی پرهیز کنید و مفاهیم زندگی را با زبان کودک و با عمل خود آموزش دهید.
*با کودک رفتار محبت آمیز داشته باشید. برای آموختن زندگی به کودک عجله نکنید و اجازه بدهید او از کودکی خود لذت ببرد.
*ناکامی کودک را محترم بشمارید و او را از شکست نترسانید. کودک را برای خودش و بر اساس توانایی‌هایش پرورش دهید و نه برای اینکه تصویری از آرزوهای شما باشند
*با صبر و سکوت با کودک خود ارتباط برقرار کنید.
*به سخنان و نواهای کودک گوش دهید و هرگز سعی در خاموش کردن کودک نکنید.

مرضیه ساجدی فر

" يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي "

هـان ای روح آرام یافتـه و متیـن * بـه سـوی پـروردگارت بازگـرد کـه تـو از او خشـنود و او از تـو خرسـند اسـت. پـس در جرگـه بنـدگان مـن درآی.و به بهشت من داخل شو!

امـام صادق علیه السلام:اقرَوا سـورَةَ الفَجرفـی فرائضِکُـم وَنَوافلِکُـم فإنهـا سورةُ الحسین بن علی علیه السّلام
سـوره فجـر را درنمازهای‌واجـب و نمازهـای مسـتحب خـود بخوانیـد، چـرا اکـه ایـن سـوره حسـین بـن علـی اسـت. هرکـس ایـن سـوره راقرائـت نمایـد، در روز قیامـت در درجـه امـام و همـراه ایشـان خواهـد بود.
ثواب الاعمال، ص۱۲۳.

راضیـه مرضیـه، مقامـی اسـت کـه در آن معشـوق از عاشـق کمـال رضایـت دارد و عاشـق نیـز درکمـال خشـنودی است و حالـی خوش‌تر از آن وجود ندارد.

نکات تفسیری:
*اصالـت انسـان بـاروح اسـت. بـدن تنهـا مرکبـی بـرای آن است.
*بهشـت بـدون یـار و همـدم، بهشـت نیسـت «فادخلـی فـی عبادی».
*بهشت انواع و درجاتی دارد.

سـخنی از حجـت الاسـلام و المسلمین قرائتی:
امـام حسـین علیه السلام هـر قـدر کـه بـه ظهـر عاشـورا نزدیک‌تـر مـی شـدند، هیجـان و برافروختگـی صورتشـان بیشـتر می‌شـد، ماننـد کسـی‌که مدت‌هـا عزیـزش را ندیـده اسـت و وقتـی بـه وطنـش برمی‌گـردد و بـه کوچه‌شـان می‌رسـد در لحظـات آخـر مـی دود، چـرا کـه هـر چـه بـه خانـه نزدیک‌تـر می‌شـود هیجانـش بیشـتر می‌شـود. امـام حسـین علیه السلام در دیـدار بـا پـروردگار، ظهـر عاشـورا همیـن حـس را داشتند.

برداشتی از آیه:
*دل آرام، در وقـت مـرگ مهـم اسـت چـرا کـه در زمان عادی، دل هرکسی آرام است.
*امام حسـین علیه السلام زمانی‌که بـر دوش پیامبر صلی الله علیـه و آله بودنـد، فرمودند"من راضی‌ام"؛ زماني که زیر سـم اسب نیز بودند، فرمودند"من راضی‌ام"
*امـام حسـین علیه السلام، روزعاشـورا ۳۰ ضربـه رابـه بـدن مبارکشـان تحمـل کردنـد امـا همچنـان بـا حضور قلب، نماز خواندند.

داستان کوتاه:
ظهـر عاشـورا، آن هنـگام کـه حضـرت بـرای بـار آخـر ازمیـدان کارزار بـه خیمـه هـا بازگشـتند تـا بـا بانـوان حـرم خداحافظـی کننـد، زنـان وکـودکان ازخیمـه هـا بیـرون ریختـه و بـا گریـه و زاری بی‌امـان دل سیدالشـهدا راغمگیـن کردنـد، حضـرت بـا بزرگـواری و آرامـش هرکـدام را بـه نحـوی آرام کردنـد، پـس بـه خیمـه امـام سـجاد علیه السلام رفتـه و وصیت‌هایشـان را بـه ایشـان کردنـد. حضـرت زینـب سلام الله علیها می‌فرمایند«امـام حسـین علیه السلام زمانی‌کـه ازخیمه‌هـا جـدا می‌شـدند آن‌چنـان صورتشـان برافروختـه بـود، گویـی غـرق در وصـال محبـوب شـده بودنـد و بـا اینکـه تـا لحظـه‌ای قبـل بـا غـم وانـدوه ازکـودکان وزنـان جـدا شـده بودنـد، بـا گام‌هایـی اسـتوار و قلبـی مطمئـن، گویـی بـه سـمت میـدان پروازمی‌کردنـد» تبلورآیـه النفـس المطمئـن درهمیـن جـا بـر وجـود امـام لبریـز شد و هنوز هم درعالم برای مؤمنین جریان دارد.

پاداش عظیم:
همیشـه سـنت الهـی ایـن گونـه بـوده کـه خداونـد در قبـال ابتـلا و امتحـان پـاداش می‌دهـد. عـده‌ای از مفسـران بـر ایـن عقیده‌اندکه«وَفَدَیْنـاه بِـذبحٍ عَظیـم» امـام حسـین علیه السلام اسـت. حضـرت باقبـول ایـن امتحـان عظیـم وشـهادَتَ بـرای حفـظ اسـلام آن هـم باتمـام ارحـام و اصحـاب و یارانشـان پـاداش عظیـم گرفتندکـه نسـبت بـه دیگراولیـاء الهـی منحصربـه فرد است:
۱)ائمه طاهرین از نسل و ذریه سیدالشهداء قرارگرفتند.
۲)اجابت دعا درنزد قبرمطهرسیدالشهداء ضمانت‌شد.
۳)روزهایـی کـه زائـر سیدالشـهداء صـرف رفتـن بـه زیـارت قبـر ایشـان را مـی کنـد جـزء عمرش محسوب نمی‌شود.
۴)تربت اباعبدالله مایه برکت و شفا قرارگرفت.
۵)پولـی کـه در راه زیـارت سیدالشـهداء خـرج شـود، هـزار برابـر بـرای زائـر، جبـران می‌شـود و به همین مقدار، درجه و مقام زائربالامی‌رود.
۶)مهم‌تـر اینکـه پیـروزی و رسـتگاری همـراه بـا سیدالشهداسـت و مقـام شـفاعت در دسـت ایشان است.

نفس مطمئنه درمذبح:
راوی می‌گویـد کنـار قتلـگاه ایسـتاده بـودم و جـان دادن امـام علیه السلام رانظـاره می‌کـردم، بـه خـدا سـوگند! هرگزبـه خـون آغشـته‌ای را ندیـدم کـه خـون بدنـش رفته‌باشـد ولـی ایـن چنیـن زیبـا و درخشـنده باشـد. آنچنـان نـور چهـره‌اش خیـره کننـده بـود کـه اندیشـه شـهادت او ازیادم رفته‌بود.
ضعـف بـر امـام مسـتولی شـده بـود و هرکـس بـا هـر وسـیله‌ای کـه دراختیارداشـت بـه آن حضـرت ضربـه مـی‌زد ولـی هرکـس بـه قصدکشـت امـام نزدیـک می‌شـد لـرزه براندامـش می‌افتـاد و بـه عقـب برمی‌گشـت. در ایـن هنـگام شـمر بـه گـودال وارد شـد و آن وقـت غبـار شـدیدی تـوأم باتاریکـی و طوفـان سـرخ فـام آسـمان کربـلا و اطـراف را فراگرفـت، سـپاه بـه وحشـت افتادنـد و گمان‌کردنـد عـذاب نـازل شـده اسـت..."
واینجا بود که ندایی ازآسمان بلند شد :
« یاایّتُهاالنَفسُ المُطمئنّهُ .....

حلیمه رجبی

یـــه کاســـــــه آش*

*داستان به زبان محاوره‌اي نگارش شده است

_ اسماعیل، یک لحظه صبرکن، گوش بده ببین‌چی میگم، بعد هرجا خواستی برو.
_چیه رضا، دیگه به چی گوش بدم، خودتم میدونی که من اصلاً نمی‌خواستم بیام اینجا، فقط به اصرار تو اومدم. ازاولم اومدنم اینجا کار اشتباهی بود، اصلا منو چه به‌این مراسمات...
_ اسماعیل، اسماعیل، ای بابا...
بی‌توجه به صدای رضا راهم را گرفتم و رفتم، انقدر تندتند راه می‌رفتم که هیچکس به‌گرد پام نمی‌رسید چه برسه به رضا که همین‌جوریش نمی‌تونست عادی راه بیاد. آخه رضا به خاطر مشکل مادرزادی که داشت زیاد راه‌رفتن براش سخت بود. ولی دلم براش سوخت. رضا خیلی پسر بامعرفتیه، و تنها رفیق من تو این شهره. دوسال پیش که اومدیم مشهد و رفتم دبیرستان، تو دبیرستان هیچکس حاضر نشد اصلا باهام دست بده چه برسه به رفاقت، علتشم دینی بود که از اجدادمون بهمون ارث رسیده بود! و ما باید بهش احترام می‌گذاشتیم و قبولش می‌کردیم.
اما رضا با این‌که می‌دونست من مسیحی‌ام با بقیشون فرق داشت نه تنها رفیقم بود بلکه همیشه جلوی همه پشتم می‌ایستاد و نمی‌گذاشت کسی بهم کوچک ترین توهینی بکنه.
اما امشب تو هئیت که به خاطر تولد امام رضا گرفته بودند توهینای بدی از دوستای‌رضا شنیدم، این‌که تو نجسی و فرش مسجد با اومدن تو نجس میشه و از این‌جور حرفا. اونقدر حرفاشون برام گرون تموم شدکه حتی حمایت‌های رضا هم نتونست جلوی رفتنمو از مسجد بگیره. جوری دلم شکست که دیگه نمی خواستم یه لحظه، حتی یه لحظه تو اون محله باشم.

دوباره یاد اون‌حرف‌ها که افتادم باز دلم گرفت. خواستم تندتر راه برم اما نتونستم. انگار پاهام نای رفتن نداشت. نمی‌دونستم چقدر راه اومدم، اصلا کجام، واسه همین تصمیم گرفتم یک لحظه بشینم و استراحت کنم. همین‌که نشستم و سرم رو پایین انداختم تا بند کفشامو ببندم، یک بوی خوبی به دماغم خورد.
سرمو بالا آوردم تا ببینم چیه، دیدم یه‌پیرمرد خمیده‌ای بادستایی لرزان کاسه آشی رو تو سینی جلوم گرفته بود، یک لحظه جا خوردم و سریع گفتم:
_گشنه‌ام نیست ممنون، البته دروغ گفتم انقدر گرسنم بود که اگه می‌تونستم آش و با کاسه اش یک جا می‌خوردم.

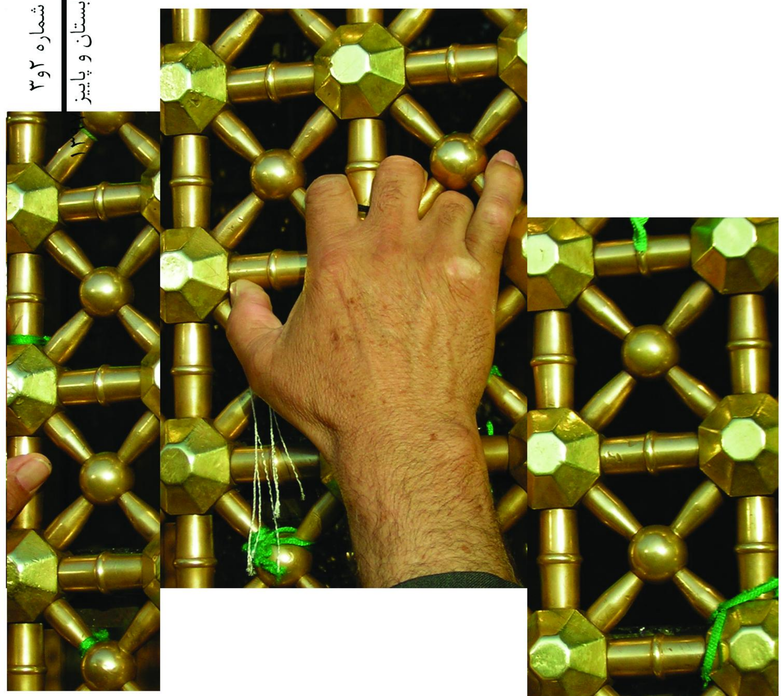

اما پیرمرد که انگار فهمیده بود دارم تعارف می‌کنم، دوباره گفت:
_بردار پسرم نذریه
وقتی اینو گفت دیگه نفهمیدم چی شد. به خودم که اومدم دیدم پیرمرده داره با لبخند به من نگاه می‌کنه.تازه متوجه شدم که چه جوری آش‌خوردم. انگار همزمان با من لباس هامم آش خورده بودن، سریع دستمال درآوردم و لباس‌هامو پاک‌کردم. کاسه‌رو بردم تا از پیرمرد تشکرکنم .

همین‌که خواستم بگم ممنون از ...یک‌دفعه پیرمرد بهم گفت:
_پسرم منم با خودت می‌بری، آخه هوا تاریک که میشه زیاد چشمام نمی‌بینه.
منو میگی، جاخوردم و گفتم کجا، کجا ببرمتون
پیرمرد گفت:_حرم پسرم، حرم، گفتم، داری می‌ری حرم منم باهات بیام انشاألله عاقبت بخیر شی.
نمی‌دونستم چی بگم. تا اومدم بگم من حرم نمی‌رم دیدم پیرمرد گاریشو به نرده قفل کرد و اومد دستمو گرفت و گفت: بریم.
انقدر شور و شوق داشت واسه رفتن که دلم نیومد نبرمش.
تو راه که داشتیم می‌رفتیم، حس‌فضولیم گل‌کرد و بهش گفتم پدرجان آخه شماکه چشماتون ضعیفه و سنتون بالاست، چه‌طور تو این وقت شب اومدید این‌جا و دارید آش نذری می‌دید. خوب می‌گذاشتین فردا تو روز روشن کاراتونو انجام می‌دادید .
یکدفعه پیرمرد یه نگاهی بهم کرد و گفت: من مدیون این آقام.
_گفتم آقا، آقا کیه؟

-گفت همین آقایی‌که باعث شد تو از خواب شیرینت بزنی و راه بیفتی بیای حرمش، مگه اینا جز عشق چیز دیگه‌ای هست.
-از حرفاش چیزی نمی‌فهمیدم، اما اون همینطور ادامه داد:
-می‌دونی پسرم، من زندگی نوه‌ام رو مدیون این آقام، من خوشحالی و آرامش قبل مرگ دخترم رو مدیون این آقام.
سریع پریدم توی حرفش و گفتم مگه چی‌شده! اصلاً چرا دخترتون ... مگه مرده؟
پیرمرد با همون آرامشی‌که داشت، گفت: دخترم وقتی بچه‌دار شد، فهمید که سرطان داره و طبق نظر دکترا نمی‌تونه بچش‌رو نگه داره. تو اون شرایط سخت، شوهرشم ولش کرد و رفت.
دخترم موند با یک دنیا غم و غصه و ناامیدی، انقدر از لحاظ روحی بهش فشار اومده بود که حال و روزش روز به روز بدتر می‌شد طوری‌که دکترها هم نمی تونستند براش کاری کنند.
تا این‌که یک روز تصمیم گرفتم بیارمش حرم. نمی‌اومد، اما با اصرار من هر سه تامون راهی حرم شدیم.
نمی‌دونم اون روز چی شد که بعد اون دخترم یه‌جور دیگه شد، آروم شده بود، همش با شوق و ذوق چشم به راه آمدن مسافرش بود. دخترم بعد به دنیا اومدن نوه‌ام زیاد زنده نبود اما تو اون مدت انقدر با عشق زندگی‌کرد که کسی فکر نمی کرد مریض باشه.
حتی موقع مرگش یک آرامش عجیبی داشت و همین باعث شد که من مرگش رو تحمل کنم.
آره پسرم، سرتو درد نیارم، من این آرامش‌رو مدیون این امام رئوفم و برای همین نذرکردم که هرسال شب تولدشون آش بپزم و بیارم بین زائراش قسمت کنم. البته که آش امسال با سال‌های دیگه فرق‌داره؛ آخه این رو نوه‌ام پخته...
نمی‌دونستم چی‌بگم، فقط مات و مبهوت داشتم به حرفای پیرمرد گوش می‌دادم. دوست داشتم بازهم برام حرف بزنه، حرف‌هاش آرومم می‌کرد.
خواستم بهش بگم بازم برام بگو که یک دفعه احساس کردم دست پیرمرد از دستم جدا شد. برگشتم ببینم کجا رفته، دیدم دستاشو گذاشته رو صورتش و داره همینطور اشک می‌ریزه، سرم رو که بالاتر بردم دیدم روبه روی گنبد حرم ایستادیم .

خدای من، بعد سه سالی که اومدیم مشهد، این اولین بار هست که من اینجام، نمی دونم چی شد که منم یکدفعه بی‌اختیار شروع‌کردم به گریه‌کردن، پاهام بی‌حس شد، دیگه نمی‌تونستم قدم از قدم بردارم. نشستم روی‌زمین و شروع‌کردم به درد و دل کردن با این آقایی‌که پیرمرد برام تعریف کرده بود. ازش خواستم که به منم کمک کنه. کمکم کنه تا راه درست رو انتخاب کنم. خسته شده بودم از بس تو دو راهی گیر کرده بودم.
دوست داشتم منم بهترین دین رو داشته باشم تا وقتی کسی خواست ایراد به دینم بگیره جوابش رو قاطعانه بدم. تو حال و هوای دیگه‌ای بودم که یکی بهم گفت: _ آقا اسماعیل خوش بحالت که انقدر قشنگ به آقا وصل شدی، التماس‌دعا داداش. از هئیت زدی بیرون که بیای پیش صاحب مجلس. نکنه یه وقت شکایت ما رو به آقا بکنی... صداش خیلی آشنا بود، یک نگاه کردم دیدم رضاست. بهش گفتم تو... نگذاشت حرفم تموم بشه، گفت بی‌معرفت از اونجا تا حرم دنبالت اومدم، اونم با این پام. نمی‌دونستم از خجالت چی بگم، اما رضا مثل همیشه دستم رو گرفت و گفت: بلندشو رفیق، ما به‌خاطر رفاقت جونمونم می‌دیم پا که چیزی نیست.
الان دو ساله از اون ماجرا می‌گذره و من و رضا دیگه عین دو تا برادر شدیم. بعد از اون شب، زندگی جفتمون عوض شد، نمی‌دونم چی شد که هردوتامون تصمیم گرفتیم برای ادامه تحصیل بی‌خیال کنکور بشیم و بریم حوزه ثبت نام کنیم، و با لطف خدا الان هردومون تو حوزه مشغول تحصیل هستیم و قرار گذاشتیم که با تلاش و جدیت درس بخونیم، تا بتونیم دین اسلام رو همه‌جا تبلیغ کنیم، شاید اسماعیل‌های زیادی منتظرند تا با کمک ما راه درست رو پیدا کنند

-اسماعیل! زودباش دیگه، حاج‌علی دم در خونشون منتظرمونه‌ها
-باشه چشم آقا رضا، الان میام. حاج‌علی همون پیرمردی بود که اون شب باعث شد من با حرفای قشنگش راهم رو پیدا کنم. بعد اون شب دیگه من و رضا دست بردارش نبودیم. وقت‌های بیکاری می‌رفتیم پیشش و کلی باهاش گپ می‌زدیم. الان هم که شب تولد امام رضاست و حاج‌علی طبق معمول آش نذریش رو پخته. ماهم مثل دو تا پسر خوب باید بریم کمکش. من و رضا تصمیم گرفتیم که اگه روزی حاج‌علی نتونست نذرش رو ادامه بده، ما ادامش بدیم .
-اسماعیل بیا دیگه دیر شد داداش
-چشم اومدم بریم، پیش بسوی آش ...

افلاکیان خاک نشین

مرضیه ساجدی فر

آفتاب داغ و سوزان، بی‌مهابا می‌تابید. آسفالتِ کنده شده و پر چاله کف خیابان انگار قل قل می‌کرد و انعکاس نور خورشید را به عینکِ پیرمرد برمی‌گرداند. صدای اذان ظهر، فضای کوچه و بازار را پر کرده بود. بلندگوهای قدیمی مسجد وقت نماز را خبر می‌داد. پیرمرد مثل هر روز کرکره مغازه را پایین کشید و آستین‌ها را بالا زد. آب تمییز و زلال حوض کوچک وسط حیاط مسجد، در زیر آفتاب داغ تابستان خودنمایی می‌کرد. کاسب‌های محل یکی یکی مهمان آب حوض می‌شدند تا وضویی تازه کنند و نماز را پشت سر آقا سید بخوانند، مثل همیشه وقت‌شناس و خوش‌قول بود، از پیچ کوچه، اندام لاغر و بلندش نمایان شد. آقا سید با آن لباس‌های نه چندان نو، اما تمییز و محاسن مشکی بلند و امامه، نورانی‌تر از همیشه بنظر می‌آمد. از بازارچه کوچک کنار مسجد که می‌گذشت، به هر کودک و بزرگی سلام می‌کرد و لبخند زیبایش، ضمیمه سلام گرمش بود. لبهای خشک شده‌اش که نشان از روزه بودنش داشت، تند تند تکان می‌خورد تا وارد حیاط با صفا و کوچک مسجد شد. پیرمردهایی که مشغول وضو بودند به سمتش برگشته و جواب سلامش را به گرمی دادند. درب آهنی مسجد با جیرجیری باز شد و آقا سید وارد مسجد شد. روی سجاده قرمز مخمل کوچک قرار گرفت و قامت بست. این شیوه آقا سید احمد بود. تا اهالی محل جمع شوند نمازهای مستحبی‌اش را می‌خواند. مکبر شروع به خواندن اذان و اقامه کرد. حالا دیگر صف های نمازگزارن کامل شده بود. تا مکبر اقامه را تمام کرد، دست‌های سید بالا رفتِ و باز هم مثل هر روز نوای «السلام علیک یا ابا عبدالله» او، گوش‌جان را نوازش داد. اصلاً خیلی از مردمی که پشت سر آقاسید نماز می‌خواندند عاشق همین مرام حسینی‌اش شده بودند. آقا سید می‌گفت اگر اباعبدالله نبود، این نماز ما نبود...

آیت‌الله سید احمد خوانساری، در هجدهم محرم ۱۳۰۹ در خانواده‌ای که همه از عالمان عصر خود بودند، متولد شدند.

ایشان دروس حوزوی خود را از نوجوانی در خوانسار آغاز نموده و در نجف اشرف در حوزه فقه و اصول و علم رجال به تحصیل پرداختند. آیت‌الله خوانساری، در طول تحصیل خود از محضر اساتید بزرگواری همچون آخوند خراسانی، ملافتح الله شریعت اصفهانی، میرزا محمدحسین نائینی، آقا ضیاء عراقی و... بهره مند شدند.

پس از رحلت مرجع کبیر، مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، جمعی از مردم ایران و برخی از کشورهای دیگر به آیت‌الله خوانساری رجوع کرده و از ایشان تبعیت می‌کردند.

عظمت شخصیت ایشان به حدی بود که آیت‌الله حائری فرمودند:«اجتهاد را به هر معنی تفسیر کنیم، آیت‌الله خوانساری مجتهد بود و عدالت را به هرگونه معنی کنیم، او عادل بود».

امام خمینی نیز در خصوص ایشان فرمودند: «او مافوق عدالت بود و مادون عصمت».

توجه عجیب و بسیار ایشان به امام حسین علیه السلام، یکی از نقاط مثبت و نکات مورد توجه زندگی این عالم بزرگوار بود. آیت‌الله سید احمد خوانساری، در مکتب سیدالشهدا علیه السلام، درس آزادگی را به خوبی شاگردی کردند. ایشان در جریان پیروزی انقلاب امام خمینی را همراهی نموده، در تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه سهیم بودند و در این راه متحمل فشارها و سختی‌های فراوانی گردیدند. پیام‌های به جا مانده ایشان در اعتراض به اعمال رژیم طاغوت، گواه این حقیقت است.

این عالم جلیل‌القدر پس از خدمات فراوانی که در راه اسلام و مسلمین انجام دادند، در ۲۷ ربیع الثانی سال ۱۴۰۵ دعوت حق را لبیک و به ملکوت اعلی پیوستند.

جـــــاذبـــــه

سیده محبوبه میرایی

حرکت امام حسین علیه السلام و واقعه کربلا عالمگیر است. بسیاری از اندیشمندان شناخته شده، در برابر آن خضوع کرده و با بازگو نمودن مطالبی، بزرگی و ارزشمندی این واقعه را در حد خود در جامعه انعکاس داده‌اند.

گاندی: من نهضتم را مدیون حسین بن علی هستم و چیز تازه‌ای برای مردم هندوستان به ارمغان نیاورده‌ام.

چارلزدیکنز: اگرمنظور امام حسین در راهِ خواسته‌های دنیایی خود بود من نمی فهمم چرا خواهران و زنان و اطفـالش به همرا او بودند. پس عقـل چنین حـکم می کند که او فقط بخاطر اسلام فداکاری کرد.

جرجی زیدان : پـس از رحلـت پیامبر صلی الله علیه و آله حب جـاه ومال بر فضایل اخلاقی فائـق آمد و آرای آل علـی درمیـان چنان مردمی بی‌اثر ماند. چنانـچه مردم بخاطـر مال وجاه عهدی که با امام بسته بودند را درهم شکستند و به این نیز اکتفا نکرده، او را کشتند.

توماس مان، متفکر آلمانی: اگر بین فداکاری امام‌حسین و مسیح مقایسه شود، حتماً فداکاری حسین پر مغـزتر و با ارزش‌تر جلوه خواهدکرد. زیرا مسیح روزی که برای فداشدن آماده گردید، زن و فرزند نداشت و در فـکر آنان نبـود که بعد از او به چه سـرنوشتی دچـار خواهند آمد. امام حسین زن و فرزندانش و بعضی از آن‌ها خردسال بودند و احتیاج به پدر و مادر داشتند.

آنتوان بارا دانشمند، مسیحی سوری: اگر بگویم حسین چراغ اسلام است کم گفته‌ام. اگر بگویم که او زره اسلام است کم گفته‌ام. بهترین جمله این است که او وجدان تمام ادیان در تمام تاریخ است.

مو ضع‌گیری اهل سنت در برابر حادثه عاشورا به دو دسته تقسیم می‌شود. یک دسته، اکثریت اهل‌سنت را تشکیل می‌دهند، معتدل و محب اهل بیت هستند. دسته دوم اهل سنت پیرو معاویه و یزید که نسبت به اهل‌بیت و امام حسین دید مثبتی ندارد، بلکه می توان گفت، دشمن اهل‌بیت هستند. این دسته امروز در قالب سلفیه و وهابیت در جهان اسلام معروف است.

تفتازی، از علمای بنام اهل سنت در شرح مقاصد فی علم الکلام می‌گوید؛ ظلمی که بر اهل بیت پیامبر انجام گرفته نمی‌توان پنهانش کرد. زیرا این ظلم در نهایت شقاوت بوده، جمادات وحیوانات بی‌زبان شهادت می‌دهند و نزدیک بود آسمان و زمین بر آن گریه‌کنند و صخره‌ها تکه‌تکه شوند. پس لعنت خدا بر کسی‌که این کار را انجام داد یا به آن راضی شد یا در آن جهت کوشید و عذاب آخرت شدیدتر و ماندگارتر است.

شیخ محمد عبده، از دانشمندان اهل سنت می‌نویسد هنگامی که در دنیا حکومت عادلی وجود دارد و هدفش اقامه شرع و حدود الهی و در برابر آن حکومتی ستمگر است که می‌خواهد عدل را تعطیل کند، بر هر مسلمانی یاری و مساعدت حکومت عدل واجب است و در همین باب انقلاب حسین است که در برابر حکومت یزید ستمگر که خدای خوارش کناد ایستاد.

ابوالحسن اشعری، پیشوای مکتب اشاعره در مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلحین می‌گوید چون ستمگری یزید از حد گذشت، امام حسین با یاران خود علیه بیداد قیام کرد و در کربلا به شهادت رسید.

دکتر طه حسین، ادیب، نویسنده و ناقد معاصر اهل‌سنت معتقد است " از آنجا که حسین از یک سو مسئول حفظ دین و از سوی دیگر آزاده و قهرمان است، هرگز در قبال بیعت‌خواهی یزید سر تسلیم فرود نیاورد. پس برای رسیدن به هدف خود باید به هر کار مشروعی دست میزد. بنابراین برای احتراز و دوری از امر بیعت به کوفه روی آورد و شهادت را بر بیعت با یزید که به نوعی تایید ستم های او بود ترجیح داد.

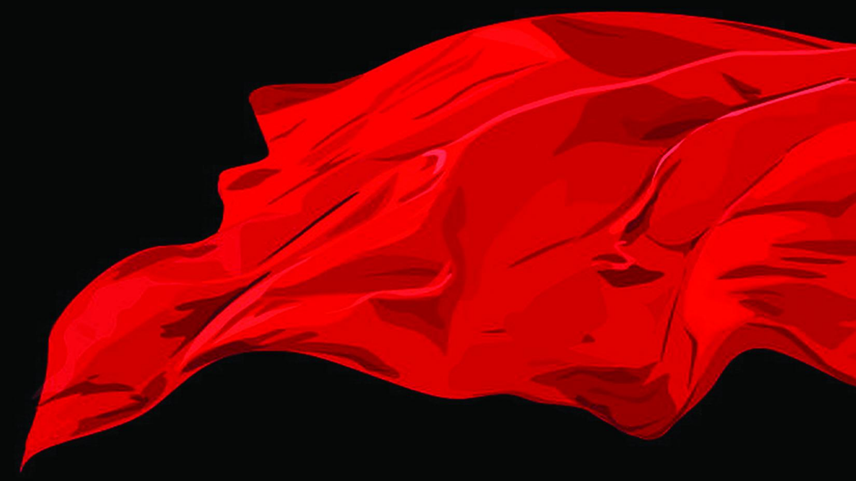

دلنوشته

عطیه یحیایی

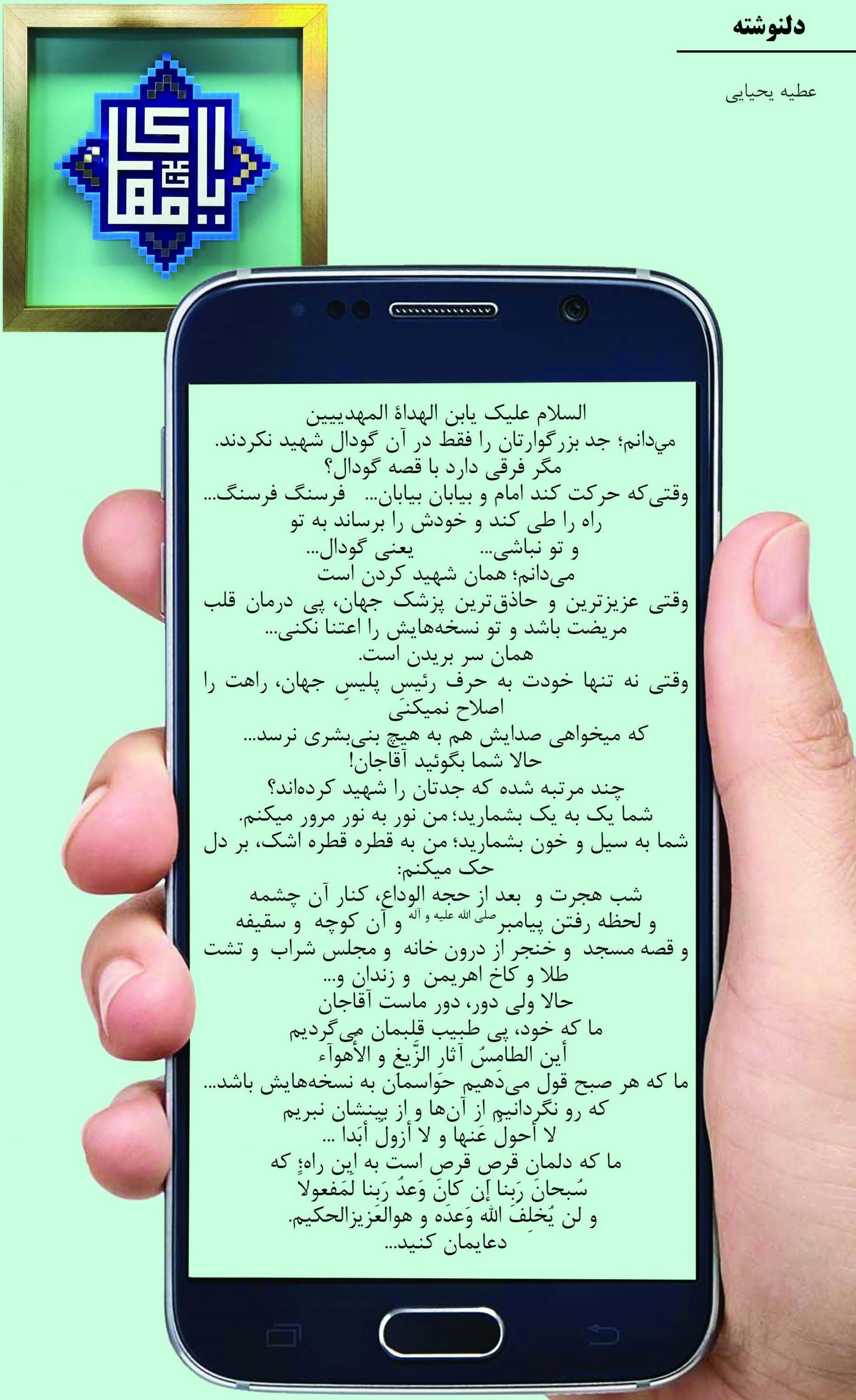

از حرف تا عمل

از سخن تا به عمل یک قدم است
#از_حرف_تا_عمل
از حرف تا عمل

از سخن تا به عمل یک قدم است
#از_حرف_تا_عمل
از حرف تا عمل

از سخن تا به عمل یک قدم است
#از_حرف_تا_عمل
از حرف تا عمل

از سخن تا به عمل یک قدم است
#از_حرف_تا_عمل
از حرف تا عمل

از سخن تا به عمل یک قدم است
#از_حرف_تا_عمل
از حرف تا عمل

از سخن تا به عمل یک قدم است
#از_حرف_تا_عمل
از حرف تا عمل

رویش

فصلنامه علمی فرهنگی رویش
۴۴ صفحه- سال اول
شماره دوم و سوم
تابستان و پاییز ۱۳۹۷
قیمت: ۳۰۰۰ تومان

*پیگیری یک قضیه جدی
*افلاکیان خاک نشین
*فانوس
*در امتداد نور

آیا میشنوی؟

ای کسی که برای امام حسین اندوهگین هستی

و بر امام حسین گریه می کنی، امروز هر چه

فساد بیشتر شود و اصلاح جامعه کمتر، کمی است

برای به نابودی کشاندن اهداف امام حسین

اهدافی که امام حسین برای آنها کشته شد

امام موسی صدر

امام خمینی رضوان الله علیه

تکلیف ماها را حضرت سید الشهدا معلوم کرده است؛ در میدان جنگ از قلت عدد نترسید، از شهادت نترسید. هر مقدار که عظمت داشته باشد مقصود و ایده انسان، به همان مقدار باید تحمل زحمت بکند. ما باز درست نمی توانیم ادراک کنیم که حجم این پیروزی چقدر است؛ دنیا بعد خواهد ادراک کرد که این پیروزی ملت ایران چه حجمی دارد. به همان حجمی که این پیروزی دارد و این مجاهدت همان حجمی را که دارد، در ازائش مصیبت‌ها هم باید حجم‌شان زیاد باشد. ما نباید متوقع باشیم که همه قدرت‌ها را، دستشان را از منافع‌شان در اینجا و إن شاءالله در منطقه کوتاه کردیم، و متوقع این باشیم که هیچ صدمه‌ای به ما وارد نمی‌شود. ما نباید متوقع باشیم که با این همه پیروزی، ما همین‌طور سالم خواهیم ماند؛ ما...همان طوری که سابق بوده حالا هم باید باشیم.

۶۱/۰۷/۲۵

امام خامنه‌ای مدظله العالی

امام حسین علیه السلام، برای انجام یک واجب، قیام کرد. این واجب در طول تاریخ، متوجه به یکایک مسلمانان است. این واجب، عبارت است از اینکه هر وقت دیدند که نظام جامعه اسلامی دچار یک فساد بنیانی شده و بیم آن است که به کلی احکام اسلامی تغییر یابد، هر مسلمانی باید قیام کند.

۷۴/۰۳/۱۹